

سقا لعلها



اثر: دکتر حیدر رقابی «ماله»

گل همیشه بهار پیروزی



تیراژ ۲۰۰۰ نسخه

بها : ۲۰۰

شایسته

ارشد و کرامت در قبال

ادبیات
فارسی

۳۱

۲

۲

اسکن شد

شقایقها

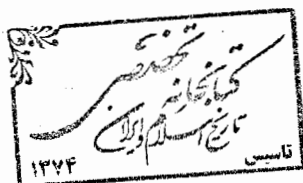
اثر: دکتر حمید رقبابی «ماله»

استاد دانشگاه تهران

تقدیم به بهنام محمدی
و سالم بهمنی، قهرمانان
شهید خرمشهر و آفرینندگان
بالاترین حماسه‌نبرد و پایداری



- ✽ نام کتاب شقایقها
- ✽ اثر: دکتر حیدر رقابی "هاله"
- ✽ تاریخ نشر: دهه فجر ۱۳۶۳
- ✽ ناشر: کمیته وحدت، صندوق پستی ۱۱۷۶-۱۳۱۴۵
- ✽ خط: سلحشور
- ✽ حروفچینی: ایران‌آی بی‌ام تلفن: ۳۱۵۶۰۴
- ✽ کلیه درآمدهای این کتاب وقف جبهه خواهد شد.

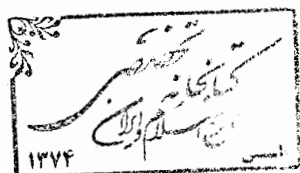


فهرست

۶	پیام امام
۸	مقدمه دکتر حاکمی
۱۲	نظریه گروه ادبیات فارسی دانشگاه تهران
۱۴	فصل یکم : دریاچه شقایقها
۱۵	دریاچه شقایقها
۲۰	سرود رنگین کمان
۲۲	شعر امروز - شعر انقلاب
۲۴	نیایش سال نو
۲۷	خورشید می تابید
۳۰	بهار دیگر
۳۱	فصل دوم : شهر دروازه طلائی
۳۲	نام این دژ خوزستان است
۳۵	شقایقهای خونین خوزستان
۴۱	شقایقها
۴۴	زندگی در جبهه
۴۶	تقویم تاریخ
۵۶	فانوسهای سرخ
۵۹	شهر دروازه طلائی
۶۳	بازتاب پیروزی خرمشهر
۶۶	سلام بر خرمشهر
۶۹	فصل سوم : جنگ و پیروزی
۷۱	شعله‌ای روشن‌تر
۷۱	جنگ و پیروزی
۷۲	هوانیروز پیروز

۷۲	هوادر یا - هوانیروز
۷۳	برادران سرود تازه سر کنید
۷۶	بر بالین قهرمانان جنگ
۸۴	فرو ریزید سنگرهای دشمن را
۸۷	سرودهای جنگ و انقلاب
۸۸	جنگ و زندگی
۹۰	عقاب
۹۱	فردای طلائی
۹۲	مرگ در سنگر
۹۳	سخن یک سرباز
۹۴	واپسین سرود
۹۷	فصل چهارم : سرزمین لاله‌های سرخ

۹۹	ایران در همه پندارها
۱۰۱	لاله سرخ
۱۰۲	قهرمان
۱۰۴	بازگشت همیشگی
۱۰۵	سرزمین لاله‌های سرخ
۱۰۶	شهید
۱۰۷	زننده جاویدان
۱۰۷	بازگشت پرتوهای سرخ
۱۰۸	قادسیه
۱۱۸	آینده می درخشد
۱۲۱	دروازه‌های بغداد
۱۲۶	فصل پنجم : حماسه انقلاب ایران



" مقصد یک مقصد است
" و آن شکست ابر قدرتهاست .
فرمانده کل قوا
امام خمینی

پیام امام



ان تنصر الله ينصرکم و یثبت اقدامکم

اخبار غرور آفرین جبهه‌های نبرد علیه قوای شیطانی را یکی پس از دیگری دریافت نمودم قلم قاصر است که احساسات خویش را ابراز کنم به قوای مسلح اسلامی که خدایشان نصرت آخرین را نصیب فرماید . تبریک عرض می‌کنم ، مبارک باد بر شما عزیزان افتخار آفرین پیروزی بزرگی را که با یاری ملائکه الله و نصرت ملکوت اعلی نصیب اسلام و کشور عزیز ایران کشور بقیة الله الاعظم ارواحنا له الفدا نمودید . رحمت واسعه خداوند بر آن مادران و پدرانی که شما شجاعان نبرد در میدان کارزار و مجاهدان با نفس در شبهای نورانی را در دامن پاکشان تربیت نمودند . مژده باد بر شما جوانان برومند در تحصیل رضای پروردگار که از بالاترین سنگرهای روحانی و معنوی است . شما در دو سنگر روحانی و جسمانی ظاهری و باطنی پیروزید .

مبارک باد بر بقیة الله ارواحنا له الفدا وجود چنین رزمندگان ارزشمند و مجاهدان فی سبیل الله که آبروی اسلام را حفظ و ملت ایران را رو سپید و مجاهدان راه خدا را سرافراز نمودید . ملت بزرگ ایران و فرزندان اسلام به شما سلحشوران افتخار می‌کنند .

آفرین بر شما که میهن خود را بر بال ملائکه نشانید و در میان ملل جهان سرافراز نمودید . مبارک باد بر ملت چنین جوانان رزمنده‌ای و بر شما چنین ملت قدردانی که به مجرد فتح و پیروزی توسط رزمندگان به دعا و شادی برخاستید . اینجانب از دور ، دست و بازوی قدرتمند شما را که دست خداوند بالای آنست می‌بوسم و بر این بوسه افتخار می‌کنم . شما دین خود را به اسلام عزیز و میهن شریف ادا کردید و طمع ابرقدرتها و مزدوران آنان را از کشور خود بریدید و سخاوتمندانه در راه شرف و عزت اسلام جهاد کردید .

یا لیتنی کنت معکم فافوز فوزا عظیما .

دروود بر فرماندهان بزرگوار رزمندگان و بر همه مجاهدان راه عظمت کشور و اسلام و نفرت و لعنت بر منافقان و منحرفانی که می‌خواستند یکی از انبارهای مهمات چنین مجاهدانی را به آتش بکشند و غضب و سخط خداوند سر آن خدا شناسانی که با کمک به صدام عفلقی می‌خواستند او را نجات دهند و شکر بی‌پایان خداوندی را که توانستید با شکست مفتضحانه ، نیروهای کفر را در بارگاه قادر متعال بی‌آبرو و در پیشگاه ملت‌های مسلمان منفور نمائید . من از خداوند تعالی نصرت نهائی شما عزیزان و شکست مخالفان حق را خواستارم .

دورد بر شما و رحمت خدا بر شهیدان راه حق و شهدای جبهه نبرد حق علیه باطل و سلام بر عبادالله الصالحین .

دوم فروردین ۶۱ هجری شمسی

روح الله الموسوی الخمینی

باسمه تعالی

مقدمه‌ای از جناب آقای دکتر حاکمی استاد دانشگاه تهران

شعر و ادب متعهد هدیه‌ای آسمانی و لطیف‌دای روحانی است . شاعر آگاه و متعهد نیز که وجدان بیدار انسان مسئول است رسالت انتقال این لطیفه الهی را بر عهده دارد . چه نیکو گفته است حکیم نظامی گنجوی :

بلبل عرشد سخن پروران	باز چه مانند به این دیگران
برده رازی که سخن پروریست	سایه‌ای از سایه پیغمبريست
پیش و پسی بست صف کبریا	پس شعرا آمد و پیش انبیا ...
تا نکند شرع ترا نامدار	نامزد شعر مشو زینهار
شعر تو از شرع به آنجا رسد	کز کمرت سایه به جوار رسد (۱)

ادبیات و جامعه هر دو در حال تحول و تحرک می‌باشند و در یکدیگر تأثیر متقابل می‌نمایند . از این قرار هرگز نباید فعالیت ادبی را از فعالیت کلی اجتماع جدا کرد . بعضی از فنون ادبی از لحاظ ماهیت ، بیشتر جنبه اجتماعی دارند . شعر حماسی و دینی مولود زندگی اجتماعی است و طبعاً جنبه اجتماعی دارد . (۲)

اینجانب سالهاست که با آثار شاعر خوش قریحه و بیدار دل جناب آقای دکتر حیدر رقابی (هاله) آشنایی دارم . در سالهای آخر دبیرستان

-
- (۱) - مخزن الاسرار نظامی به اهتمام عبدالکریم علی اوغلی علی زاده از انتشارات انستیتیو خاور شناسی شوروی صفحات : ۴۶ - ۴۳ .
- (۲) - نقد ادبی ، جلد اول ، تألیف دکتر عبدالحسین زرین کوب امیر کبیر ۱۳۶۱ ، صفحات : ۴۳ - ۴۲ .

از طریق روزنامه‌ها و مجلات اشعار شیوای ایشان را می‌خواندم و لذت می‌بردم. مبارزات ملت ایران در جریان ملی شدن نفت یکی از موضوعات بسیار جالب و مورد توجه شاعران و نویسندگان آگاه و میهن دوست بود. دکتر رقابی از جمله گویندگانی است که اشعارش در جراید آن روزگار پایگاهی والا و ارجمند داشت. این شاعر مبارز که دو مقطع زمانی مختلف و دو نهضت مردمی و اسلامی را درک نموده و خود شاهد و شریک مبارزات امت مسلمان و شهید پرور ایران بوده است، در حقیقت زبان گویای انقلاب اسلامی ایران و ملت قهرمان ایران می‌باشد.

شاعر در مجموعه (سایه‌ای بر سیمای امام) از عمق نهضت و پیروزی انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام بتفصیل سخن گفته و احساسات و مشاهدات خود را در اشعار و نوشته‌های نثر خویش بازگو کرده است.

اکنون که برلندر دانشمند و دوست شاعر گرانمایه آقای دکتر رقابی در صدد تهیه و انتشار مجموعه (شقایقها) هستند برخورد فرض می‌دانم که بدینوسیله مراتب احساسات قلبی و ارادت و اخلاص بی‌شائبه خود را به ایشان ابراز و بیش از پیش برای ایشان آرزوی موفقیت نمایم.

(شقایقها) به بهنام محمدی و سالم بهمنی قهرمانان شهید خرمشهر تقدیم گردیده است. کتاب با پیام امام آغاز و با قطعات:

دریاچه شقایقها - نیایش سال نو - سلام بر خرمشهر - جنگ زندگی
مرگ در سنگر - فردای طلائی - سخن یک سرباز - شقایقهای خوزستان -
جنگ و پیروزی و ... دنبال می‌شود.

در بخش: شعر امروز - شعر انقلاب می‌خوانیم:

"شعر امروز شعر زندگی است که بوته‌های نورا - به بایدهای نوتر پیوند می‌دهد. ... شهادت کودک سیزده ساله‌ای که برای رهایی میهن به شکار تانکهای دشمن می‌رفت، انگیزه همیشه یک هنر جاوید است. او یکبار با زمان پیش رفت و برای همیشه از زمان به پیش افتاد. ..."

شاعر در رباعی (بهار دیگر) می گوید :

ای بس گل آشنا که پرپر شده است در موج نسیم شب شناور شده است
ره برده به سوی چشمه روشن روز فرخنده گل بهار دیگر شده است
و چه خوب سروده است در قطعه (سلام بر خرمشهر) :

اما خرمشهر

تاریخ می داند که همه فرزندان تو
به نام محمدی و سالم بهمنی اند

امروز تو روز پیروزی است
هر روز تو روز پیروزی باد

دستی با رنگ شقایقها

بر در مسجد جامع نوشت :

خونین شهر

شهر اینار

باز هم خرمشهرت می کنیم

برخی از قطعات این مجموعه قبلاً " در نشریاتی از قبیل :

(روزنامه اتحاد ملی : ۱۳۳۴) چاپ شده بود که قطعه (در راه

وطن) از آن جمله است :

شمشیرها کشیده شود از نیامها

روز قیامها و شب انتقامها

برجا نهند در دل تاریخ انقلاب

نام آوران بهرزم دلیرانه نامها

افراشته است قامت موزون به موج خون

سرباز پاکباز وطن در قیامها ...

هر قطره خون عاشق میهن به روز جنگ

دریای خون شود زپی انتقامها

برخی از دیگر قطعات این مجموعهء گرانقدر عبارتند از :

بازتاب پیروزی خرمشهر-زندگی در جبهه - بر بالین قهرمانان جنگ

(نثر و شعر) - واپسین سرود - سرزمین لاله‌های سرخ - ایران در همهء

پندارها - قهرمان - شهید - چند رباعی - قادسیه - آینده می‌درخشد

دروازه‌های بغداد - حماسهء انقلاب - نگاهی به یک حماسه و صلاح‌الدین

می‌آید (شعر بلند) .

در قطعهء (قادسیه) می‌خوانیم :

آنکس که خوانده خود را سردار قادسیه

دیدى سرش که می‌رفت بر دار قادسیه

هر دم به انجمنها گفتند بسی سخنها

ناگفته ماند اما گفتار قادسیه ...

جنگ است و قهرمانی است ای جمع قهرمانان

پیکار زندگانی است پیکار قادسیه

صحرا به پشت صحرا بگرفته ارتش ما

یا رب کجا دهد دست دیدار قادسیه

دیوار چین به جاماند چون دیو قرنها ماند

نشکست و ما شکستیم دیوار قادسیه

(دهم بهمن ماه ۶۲)

در خاتمه پیروزی نهائی رزمندگان اسلام و مزید توفیق برادر گرامی

و مبارز و شاعر عزیز جناب آقای دکتر رقابی استاد محترم دانشگاه را از

درگاه ایزد منان مسألت دارم .

تهران . بیست و یکم اردیبهشت ماه

۱۳۶۳ اسماعیل حاکمی

باسمه تعالی

مخ ۳۳/۷/۱۷ جناب آقای دکتر یزدانی
مدیر محترم گروه زبان و ادبیات فارسی

اینجناب مجموعه اشعار و مقالات استاد محترم جناب
آقای دکتر - حیدر رقابلی (کلمه) را با عنوان (شقایقها)
مطالعه کرده‌ام. به نظر اینجناب از اشعار و مقالات
ایشان در دیر (انقلاب اسلامی در عین ای ادبی آن)
می توان استفاده کرد. لذا چنانچه تسهیلاتی فراهم شود که
مجموعه مزبور هر چه زودتر از سوی استانیات دانشگاه
ایستاد علمی و فرهنگی دیگر طبع و نشر گردد و منتشر شود
میرید و ضمن برادر برای آقای دکتر رقابلی و همکاران علم
ادب را از خداوند قادر متعال استانت دارم.

استاد علمی

مخ ۳۳/۷/۱۷



شماره ۱۰۲۲۰۱
تاریخ ۲۲/۳/۳۰
پیوست دربرورد

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

بنام خدا

ریاست محترم دانشکده ادبیات و علوم انسانی

به پیوست عین نامه همکار محترم آقای دکتر حاکمی راد در مورد
کتاب شقایقها که بوسیله استاد محترم آقای دکتر رقابی تألیف شده
ارسال میدارد این گروه ضمن تأیید نظر استاد محترم جناب آقای دکتر
حاکمی انتظار دارد در چاپ و نشر کتاب مزبور اقدام مقتضی مبذول
دارند.

حسین لسان

مدیر گروه زبان و ادبیات فارسی

هـ

۱
دریاچه صفائی

دریاچه شقایقها

شقایق را دوست می‌دارم . سالها پیش با دوستی همکلاس ، گل‌های شقایق را چراغ سرخ بهاران می‌نامیدیم ، در دل صحراها از میانشان راه می‌رفتیم و برای امتحان خرداد ماه ، کتابهای درسی دانشکده حقوق را می‌خواندیم . امروزه هم به شقایقها نگاه می‌کنیم و بر سیمای زیبای ارغوانی آنها نقش بزرگترین امتحان تاریخ را در بزرگترین انقلاب تاریخ می‌بینیم . امروز گل شقایق از همیشه زیباتر است . امروز گل شقایق از همیشه ارغوانی‌تر است . شقایق برنگ فانوسهای سرخ پیروزی خرمشهر است . شقایق چراغ بازگشت تاریخی یعقوب لیث و ابومسلم خراسانی است . شقایق نشانه بخش طلوع درخشنده‌ترین آفتاب تاریخ است .

حتی در آنهنگام که آفتاب طلوع کرده باشد ، شقایق که می‌شکوفد باز هم آفتاب دیگری طلوع می‌کند . شقایق نمایانگر آغازهای بی‌در پی تمام ناشدنی است . دریاچه‌های شقایق در شقایق ، نموداری از چشمه‌های آفتاب در آفتاب است .

خورشید هم که غروب می‌کند باز هم چهره خورشید شقایقها پیدا است . شقایق ، ستاره درخشش بی‌پایان و پیروزی جاویدان است . شقایق برنگ " برگشت‌های سرخ ستاره‌های دور است . شقایق ، کل زمینی ستاره‌های آسمانی است .

هرگاه که داستان " برگشت‌های سرخ " ستاره را می‌شنیدم ، شقایق را بیاد می‌آوردم . شقایق نزدیک ، یادآور ستاره‌های دور بود . شاید هم

آنها که به ستاره‌های دور پیوستند و با شتاب برگشت‌های سرخ آنان در کرانه‌های گسترده بینهایت راه پیمودند ، عاشق شقایق بودند .

همیشه در داستان زندگی شکوفه‌ها آمده‌است که : " بهارها می‌شکوفند و شقایق می‌آورند " .

حالا ما در نخستین برگ داستان انقلاب می‌خوانیم که : " شقایقها می‌شکوفند و بهار می‌آورند " .

حجله تازه دامادهای شهید بخود رنگ شقایق می‌گیرد . در نگاه نوعروس داغ‌دیده ، آوایی با موج اشک فرو نریخته موج می‌زند . و همینکه وی بر می‌گردد و به سوی جبهه‌ها نگاه می‌کند . این آوا موج درخشانتری می‌گیرد و واژه‌های شکفته تری را نثار حجله سرخ‌رنگ می‌سازد :

" شقایقها پیش از آمدن بهار شکوفا شده‌اند . شقایقها بهار آورده‌اند ."

حالا در صحنه صحنه نبرد ، امواج ارغوانی شقایقها دمیده‌اند . حالا همه دریاچه‌های سبز ، دریاچه سرخ شقایقها شده‌اند .

حالا رنگ شقایقهای بهار ، رنگ همه طبیعت شده است . دریاچه شقایقها بهنگام برآمدن و فرورفتن آفتاب ، زمین را با آسمان پیوند می‌دهد .

* — ستارگان با بازگشت سرخ از دیدگاه ما دور می‌شوند . گیتی از بی‌نهایت تا بی‌نهایت در گسترش است . ستارگان از هم می‌گریزند و ما هر چه که به ستاره‌های دور دست‌تری نگاه کنیم سرعت دور شدن آنها ، بیشتر است . هر چه که ستاره‌ای دورتر باشد نورش سرختر و حرکتش سریعتر است . سرعت دور شدن آن در واقع بازتابهای سرخ آنرا تغییر می‌دهد . " سرعت دور شدن ستاره‌هایی که ۲۶۰۰ میلیون سال نوری از ما فاصله دارند ۳۸/۰۰۰ میل در ثانیه است . (کتاب شکوفه‌های علم و زندگی اثر نویسنده صفحه ۱۷ و ۱۸) .

نگاه کنید ، آفتابها همواره بر میآیند . آفتابها بدنبال هم می‌دمند .
 همه آسمان رنگ شقایق گرفته است . همه آسمان دریاچه سرخ شده است .
 صدائی در دل سیاه شب از صحراهای خوزستان بگوش می‌رسد : هر-
 جا که سربازی عبور می‌کند ، جای پایش شقایق می‌روید . هر جا که سربازی
 می‌گذرد آفتاب می‌دمد و شقایق می‌شکوفد . گذرگاه سربازها چمنزار شقایقهاست .
 و غروبگاهان روز بعد ، هنگامیکه پیکار جویان ارتش و سپاه ، شکست
 خوردگان قادسیه را که دستهایشان بالای سر ، پرچم تسلیم برافراشته است ،
 به پشت جبهه تخلیه می‌کنند ، سرودی با آهنگ صدای پیرمردی که باستقبال
 رزمندگان آمده است بگوش می‌رسد :
 " پیروزمندان وطن خوش آمدید ! "

در یکدستش گلابدان و در دست دیگرش گل‌های سرخ شقایق است .

بهار انقلاب است و دامادهائی که در نخستین روز عروسی به جبهه
 می‌روند به عروسان خود گل شقایق هدیه می‌کنند .
 و آنهائیکه پیش از پایان یافتن ماه عسل شاهد شهادت می‌نوشند ،
 پیکرهای برومندشان را سر پنجه‌های گرم دوستداران از راههای دور به
 سوی بهشت زهرا یا بهشتی دیگر می‌آورند .
 عروسان در برابر دروازه بهشت با یکدسته گل شقایق بانتظار آنهایند .
 شقایق گل همیشگی بهارها ، عروسی‌ها ، انقلاب‌ها و جنگ‌هاست .
 دشتهای ارغوانی میهن ، گلزار همیشه بهار شقایق است .
 زندگی ارغوانی پر از شقایق ما ، زندگی شقایقهای ارغوانی است .
 و برای حجله نوعروسان سیاهپوش گلی زیباتر از شقایق نیست .
 شقایق گل آرزوهای همیشه بهار است .
 من بدین شعرها و نوشته‌ها ، شقایقها نام نهادم .

حماسه شقایقها در یکجا حماسه زندگی مرد کویر است .
مرد کویر واژه‌هایی برخاک نرم می‌نگارد و می‌نگرد که بادهای و توفانها
بارها آنها را از یکجای کویر به جای دیگر می‌برند و بهمانگونه در کنار هم
می‌گذارند :

" بنیاد زیبائی است این میهن " .
" زیبائی " به همه امواج خاکهای نرم ، در دل همه بادهای توفنده
و توانمند راه می‌برد و در همه جای کویر آزاد وحشی از خود نقش می‌گذارد .
هر جا که راه پیدا می‌کند سایه شقایقها و آفتاب زندگی بر آن میافتد . هر
جا " زیبائی " نقش می‌بندد در کنارش گل شقایق می‌روید و سراسر سینه
سیمگون و دامان کهربائی کویر را رنگ آفتاب طلائی و شقایق ارغوانی می‌دهد :

" بنیاد زیبائی است این میهن "

" مهد اهورائی است این میهن "

و مرد کویر در همین حال ، با گامهای بلند و استوار از بستر شقایقها
بسوی جبهه نبرد می‌رود .

بر جای پای مرد کویر داستان زندگی نقش می‌بندد و تاریخ نوشته
می‌شود .

آیا این فرزند همان حماسه آفرینان سیستان و بلوچستان تاریخ گذشته
نیست ؟

من ، حماسه زندگی مردان کویر را شقایقها نامیده‌ام .
من لبهای خندان کودکانی را که بانتظار بازگشت قدمهای مرد کویرند
شقایقها می‌نامم .

من همه گل‌هایی را که بهنگام بازگشت قهرمانان سرباز و پاسدار از دو
سوی خیابانها بآنها نثار می‌شود گل شقایق می‌گویم .

من رنگین کمان بی‌انتهای تاریخ را که اکنون بر درخشانترین دوره
تاریخ تازه ایران پرتو افشانده است ، رنگین کمان شقایقها می‌خوانم .

و همه ستیزهای سرخ‌رنگ دامنه‌های کوهستانها را که برای برافراشتن
پرچم سه رنگ برفراز ستیغهای ارغوانی صورت می‌گیرند گلبوته‌هایی
می‌بینم که برنگ شقایقند .

همه این بازگشت‌های سرخ تاریخ بازگشت شقایق است .

همه این ستاره‌های ارغوانی ، شقایقهای ارغوانیند .

و دوره طلایی انقلابهای آفریننده جهان سوم دوره طلایی
بازگشت شقایق است .

و در این دوره هر کودک نوزادی که بدامان مادر لبخند می‌زند ، خود
یک شقایق شکوفای آینده است .

تاریخ ، تاریخ شقایقهاست .

شقایقها ، شقایق تاریخند .

اردیبهشت ۱۳۶۳

سرود رنگین کمان

بی‌واژه

با نقاش پیر کویر سخن می‌گویم :

شقایق‌های در دست

و پرتو فانوس‌های سرخ

در بازتاب نگاه‌های

و سخن آینده‌های شکوهمند انسانی ،

سخن آینده گرایت

ترا شاعر سرزمین لاله‌های سرخ می‌نامند

ترا نقاش سرزمین شقایق‌ها می‌گویند

لاله‌ها و شقایق‌ها

همچون درفش بهاران

بر بلندیه‌ها بپای ایستاده‌اند

لاله‌ها و شقایق‌ها همگان از یک خانواده‌اند

و همچنین شعرها و نقاشی‌های تو ،

شاعر و نقاش پیر کویر

آیا تو اینهمه رنگها را
 از رنگین کمان تاریخ بدست نیاورده‌ای ؟
 و آیا با آمیزهٔ دلپذیر این رنگها ،
 رنگین کمان دیگری
 به تاریخ هدیه نمی‌کنی ؟
 شعر تو شعر لاله‌های سرخ است
 نقاشی تو نقاشی دریاچهٔ شقایقهاست
 یعقوب لیث از میان درختهای کهنسال نقاشی تو
 به جبههٔ خون و آتش باز می‌گردد
 و پیشاپیش لشکر ۷۷ خراسان
 بار دیگر روانهٔ بغداد می‌شود
 سوارانش لاله‌های سرخ سده‌ها را
 برای فرزندان ما بارمغان می‌آورند

* * *

آمیزه رنگهایت
 در هر کرانه دیده می‌شود
 آوایت
 از هر کران شنیده می‌شود
 و همراه با سرودهایت
 رنگین کمان بی‌پایان تاریخ
 بر دریاچهٔ شقایقها کشیده می‌شود
 از اینجا تابی نهایت !

شعر امروز - شعر انقلاب

انقلاب که رسید سرود زندگی سرود دیگر گوینها شد . بدفتر شعرها و نوشته‌های گذشته باز هم نگاهی کردم و باز هم با همین پرسش که شعر امروز چیست ؟

شعر امروز شعر زندگی است که بودهای نو را به بایدهای نوتر پیوند می‌دهد . شعر امروز نشانگر آن نیست که " دیروز " چه می‌خواست ، بلکه نوید دهنده آن است که " فردا " چه می‌آورد .

دیدگاه درخشنده شعر امروز ، پنجره‌ای بر فرداهای نیامده است . شعر امروز نوید روشن فردا و امید فردای روشن است .

موج سرود زندگی با پاروهای روان زمان به پیش می‌رود و از پاروهای روان زمان به پیش می‌افتد . اما اگر برسید که انگیزه این پیش رفتن با زمان و این پیش افتادن از زمان چیست ، می‌گویم انقلاب ! همه " بایدها " انقلابی ، انگیزه‌های این پیش رفتن‌ها و این به پیش افتادنهای هنر زندگیند . شهادت کودک سیزده ساله‌ای که برای رهائی میهن بشکار تانکهای دشمن می‌رفت ، انگیزه همیشه یک هنر جاوید است . او یکبار با زمان به پیش رفت و برای همیشه از زمان به پیش افتاد . اگر هنر امروز ، زندگی او را بیان کند ، زندگی را بیان کرده است ، زندگی را با همه بایدهای زنده گویای آینده گرایش . *

* این شهید محمد حسین فهمیده قهرمان خردسال قهرمانان خوزستان بود که فرمانده کل قوا از او به بزرگی یاد کرد و شاعری با نام " گورگین "

در برگ برگ شقایقهای خونین خوزستان شعر زندگی ما جوانه می‌زند
و در پرتوهای شکوفنده هر موج خلیج فارس بدرخشش میافتد . دانه اشکی
که از دیدار این شکوفندگی‌ها بردانه دانه آن شقایقها فرومی‌افتد ، نمودی
است از نمودهای شعر زندگی امروز .
اکنون تیرگی سینه دریا شکافته و موجها از دل موجها با روشنی اندیشه —
های فردا بیرون جهیده‌اند .
شعر امروز شعر زندگی است که در زندگی شکفته و از هر روز شکوفاتر
شده است . شعر امروز از روان زمان فرا رفته است .
شعریکه با روان زمان به پیش می‌رفت شعر دیروز بود .
و شعر امروز از شعر دیروز یکصد سال فاصله گرفته است .
شعر امروز از دیروز در نهادهای انقلابی نطفه می‌بست و گفته و ناگفته ،
سرود زندگی امروز را می‌سرود .
و شعر امروز سرود همه فرداهای نیامده است و پندارهایش پندار
پیروزیهای هنوز ناپنداشته .
در زیرو بم این سرودها هر چه هست ترانه پاروزنان فرداست .
و پاروزنان فردا از هم اکنون فرا رسیده‌اند .

در شعر گویائی برایش سرود :

" در روزگار ما

" این شیر دل پسر

" با مرگ سرخ خویش

" زیباترین حماسه جاوید آفرید

نیایش سال نو *

بدانشگاه بازگشته بودم .

واپسین پنجشنبهء سال کهن بود . بوی بهار همه جا را عطر آگین می کرد بویژه شبستان مسجد را که در دل باغ گل تاریخی و از میان گل-واژه های دانشگاه قامت برافراشته بود . و این نسیم البرز بود و یا شاید هم نسیم گرم دشتهای خوزستان که آمده و تا قله های البرز فرا رفته و سپس به جلگه تهران بازگشته بود و به ده میلیون مردم آزاده اش نوید پیروزی میداد .

گلدسته ها همچنان ایستاده و بآینده نگاه می کردند . از دوردست های تاریخ خبر می گرفتند و به دوردست های تاریخ خبر می دادند . نوید مؤده بخش گلدسته ها نوید پیروزی بود :

نوروزهای آینده ، نوروزهای پیروزیند ! الله اکبر !

بدانشگاه بازگشته بودم .

صدائی که در روزهای نبرد با دژخیمان شاه از دلم بر میخاست ، حالا از همه جا و همه جا برخاسته بود : الله اکبر !

* الهام از نیایش تاریخی دانشگاهیان در مسجد شکوهمند دانشگاه تهران جائیکه سخنان سخنوران دانشگاه آغاز گر این نیایش شده بود و امید همه نیایشگران را در قالب واژه ها می ریخت :

" پیروزی نزدیک است " .

حالا دیگر از دژخیمان شاه خبری نبود . سربازها سربازهای خودمان بودند ، همگی به صف ملت پیوسته بودند . سربازها در مرزهای دور و نزدیک میهن از دختران و زنان ملت دفاع می کردند . سربازها در برابر سیل تهاجم همه بیگانه‌ها ایستاده بودند .
بلندگوی دانشگاه بازگوینده آوای پرطنین بسیج پاسداران و سربازان بود :

الله اکبر !

همگام با سربازان و پاسداران ، سیزده سالگان از خود گذشته خانواده‌ها با نارنجکهای بخود بسته به تانکهای دشمن می‌تاختند و خوزستان را به گورستان " فاتحین " قادسیه بدل می‌ساختند .
الله اکبر !

در هوای تازه مسجد دانشگاه ، طنین پرشکوه آوازی که آوازه پیروزی بود موج می‌خورد و صدای مردمی مردی از دانشکده ، درهمه جا می‌پیچید ، صدای مردی که مرد پایمردی بود :

" خداوندگار رزمندگان ما را پیروز بدار !

" پیروزی نهائی را نزدیک بدار !

حالا دیگر راههای دور نزدیک شده بود رزمندگان قهرمان ما همه ماهورها را در نور دیده و بمرزها نزدیک شده بودند .

سرزمین ایران ، حالا همیشه ، یک سرزمین اهورائی است .

الله اکبر !

فرمانده کل قوا فرمان دیگری داد .

شانه بشانه هم دادیم . دستهایمان در مسجد دانشگاه همانند جبهه‌ها با یکدیگر پیوند یافته بودند . در برابرمان ، چند قدم آنطرفتر ، بر چهره شهدا لبخند پیروزی می‌درخشید . سوسنگرد ، آبادان ، بستان ، گیلان غرب از زیر چکمه‌های اهریمنی آزاد شده بودند . دیگر تا بغداد راهی نیست !

و صدای پرطنین یاران دانشگاه همچنان در فضای عطرآگین اوج می‌گرفت :

" پیروزی نزدیک است ! . پیروزی نزدیک است ! "

ما دیگر از مرز سدها گذشته‌ایم .

الله اکبر !

در تنگه‌ی چزا به لاله‌های سرخ و شقایقهای خونین درپی هم دمیده‌اند .
 رزمندگان ما همچنان در راههای ارغوانی به پیش می‌روند . پیکرهای پلید
 دشمن در دهلیز فرو ریخته سنگرها بروی هم انباشته شده است .
 سربازان و پاسداران ما از میان تانکهای سوخته و تیربارهای درهم
 شکسته دشمن به پیش می‌روند و سرود پیروزی می‌خوانند . امواج سرودشان
 همه‌کرانه‌های دور و نزدیک دنیای سوم را فرا گرفته است . سرود پیروزی
 سربازان ما همه صحراها را در می‌نوردد و بر بالای بلندیاها ، بالاترین
 ستیغ دماوند آتشفشان را می‌نوازد و در دل شهرها و روستاها بانیايش نوری
 در هم می‌آمیزد .

الله اکبر !

ما همه سربازان را طی کرده‌ایم . ما از مرز همه سدها گذشته‌ایم .
 همه سربازان یعقوب بسربازان انقلاب پیوسته‌اند .

الله اکبر !

دیگر تا بغداد راهی نیست .

۲۸ اسفند ۱۳۶۰

خورشید می تابید

خورشید می تابید
نوزادهای بر روی گیتی دیده وا می کرد
نیلوفر آبی بشاخ سبز پیچان بود
تک لاله‌ای در دامن البرز می روئید
آغوش کوهستان زعطر بونه پر می گشت
رنگین کمان تا ژرفنای دره آرام
از قله‌های کوههای دور میاویخت

* * *

خورشید می تابید
مردی بزیر آسمان می مرد
مردی زتوفانها به توفانها
در سنگلاخ زندگی از پای می افتاد
با چشمهای از همه گیتی فرو بسته
با پیکری از سوز پیکانهای غم خسته
اما بسیمائی غرور انگیز
یک مرد بی پروا
یک زندگانی ، یک خود آگاهی ،
بی اعتنا ،

آهسته

جان می داد !

* * *

موی سیه با سرخی نمناک
پوشیده آن پاکیزه پیشانی
بر چهره اش لبخند یک پندار
یا آرزوی واپسین دیدار
در زرفی گویای خاموشی
پنهان طنین گرم یک گفتار
یک زندگی در مرگ

* * *

در آسمانها همچنان خورشید
یکسان و بی اندیشه و آرام
می ماند و می جوشید
در پرتو گرمش فروغ زندگانی داشت
اما نمی دانست
اما نمی پنداشت
از سالها سر کرده بیلونها
در دشتهای آسمان سرگشته و تنها
می بود و خود از بودن خود بیخبر می بود
دیروز و دیگر روز و امروز
فردای سرد بی ثمر می بود
در زندگی مرگ نهانی داشت
اما نمی دانست
اما نمی پنداشت !

من خستام از زندگانیهای بی‌پندار
آن زندگانیرا که با احساس و انگیزه است می‌خواهم
جام جهانی را که از اندیشه لبریز است می‌خواهم
پندار و پیمانهای دیرین را
مردان مرد خشم توفانها
و ان تلخکامان سپرده جان شیرین را
آن پاکبازان تبه در پنجه ناپاک گردیده
آن غنچه‌های ناشکفته خاک گردیده
و ان لاله‌های سرخ را کز خاکشان رستند
و آنها که می‌رویند
و آنها که می‌رویند و می‌دانند می‌رویند
و آنها که می‌میرند و میدانند می‌میرند
پویندگان راه توفانها
پاروزنان سهمگین دریا
مردان آزادی
مردان آینده
در زندگی بی‌مرگ
در مرگ هم زنده

بهار دیگر

ای بس گل آشنا که پرپر شده است
در موج نسیم شب شناور شده است
ره برده به سوی چشمهء روشن روز
فرخنده گل بهار دیگر شده است
اسفند ۱۳۶۲

۲

شهر دروازه طلایی

نام این دژ خوزستان است

نام این دژ خوزستان است
خوزستان ، کانون ارغوانی ستاره رنگ
درخشان پایگاه خردمندان آشتی
و پولادین دژ ابر مردان جنگ

نام این دژ خوزستان است
و راه گذشته و آیندهء تاریخ
از هر جا که بیاید و
از هر جا که بگذرد
به یک دژ پولادین و پایدار می رسد
نام این دژ خوزستان است

پیوند ما با خوزستان
پیوند زندگی است
ایران یکی است
و خوزستان یکی است
و خوزستان توفنده دلی است
که ایران بی آن یکدم نمی تواند زیست

* * *

تاریخ جهان
 به خاطر جاویدان سپرده است
 که بدست دلیر مردان دزفول و اهواز و آبادان ،
 دشمن اهریمن
 و بیگانه خون آشام آلوده دامن
 یکباره بخون نشست
 و حصر آبادان شکست
 و اکنون خوزستان گورستان دشمن است

* * *

خوزستان را نمی شود از میان برداشت
 خوزستان را نمی توان آفرید
 خوزستان آفریده شده است
 خوزستان یکبار و برای همیشه آفریده شده است
 با نخستین پرتو افتابهای ایران
 در چشمه همیشه جوشان همه تاریخ جهان
 خوزستان آفریده شده است
 با موجهای گسترده همه شفایقهای بهارهاش
 خوزستان آفریده شده است

* * *

و کارون جوشنده و خروشنده
 تا بوده ،
 در دل خوزستان راه پیموده
 در دل خوزستان جوشیده و
 با دل خوزستان خروشیده است

* * *

و کارون تا هست
در دل خوزستان می جوشد
و با دل خوزستان می خروشد

* * *

خوزستان کانون ارغوانی ستاره رنگ
درخشان پایگاه خردمندان آشتی
و پولادین دژ ابر مردان جنگ

* * *

نام این دژ خوزستان است

شقایقهای خونین خوزستان

رزمندگان ایران پیگرهای در خون تپیده بیست فرشتهء ایرانی را
برداشتند و با قدمهای سنگین در جادهای که بخانههایشان می‌رفت براه
افتادند.

با این سرودها خاطرهء بیست دختر شهید خوزستانی در هر بهار
پیروزی شگفته خواهد شد.

جنگندگان ما بدرخشش اشکهای مادران و پدران بیست خواهر شهید
خوزستانی پیمان سپردند که تا انتقام خون این شقایقهای پاکیزه دامن ایران
را نگیرند از پای ننشینند.

چهره ، بستان ، بروی رزمندگان ایران شکفت . رزمندگان ایران از راه رسیدند و دروازه‌های بسته شهر را گشودند . اشکهای انتظار بالبخند پیروزی در هم آمیخت .

کودکان با شادی پیرامون سربازان آزادی می‌دویدند و سرود می‌خواندند . بهار پیروزی بجاده‌های زمستان قدم گذاشته بود . زنان و مردان شهر در کنار خیابانها صف کشیده بودند . سربازان و پاسداران با سلاحهای گرم از راه میرسیدند . نگاه همگان بر آنها بود .

هنوز بهار نیامده بستان خزان زده آزاد شده بود .

سربازان دشمن آنها که هنوز زنده بودند ، می‌گریختند و ناپدید می‌شدند . باتلاقیهای مرزی میهن پیکر آلوده و پلیدشان را بکام خود می‌کشید .

در نگاه پیرمردی یک سرود فریاد می‌زد :

" سربازان میهن از راه رسیدند .

" ای آبهای پاک اهورائی ،

" خاک ایران را از پیکرهای ناپاک دشمن پاک کنید .

" سربازان میهن از راه رسیدند !

گلپای جنوب بر سروروی سربازان و پاسداران از همه سو فرو می‌ریخت و بستان در زمستان بالاله‌های سرخ و نرگسهای سپید ، سیمای بهار را دوباره مجسم می‌ساخت .

چند روزی که گذشت ، در میان این شکوفه‌های خندان سیمای بهشتی بیست گل بخون خفته در برابر رزمندگان رهائی بخش پدیدار گشت . اینها گروهی از زنهای پاکدامن و عرب زبان ایرانی بودند که چکمه پوشان روسی صفت صدام بر آنان تاخته و با آلودن پیکرهای هرگز نیالوده آنها سیمایشان را با گلوله‌های اهریمنی خود و خون سرخ‌نگشان رنگین ساخته بودند .

دخترهای مسلمان بآرزوی فرا رسیدن رزمندگان میهن براههای بیرون

شهر چشم دوخته بودند ، واپسین نگاهشان را باین راهها نظر کرده و آخرین سرودشان را با فریاد الله اکبر سرداده بودند .

" سربازها نمی آئید ؟ "

وقتی که سربازها آمدند واپسین پرتواین نگاهها خاموش شده و جوانه‌های شکفته بستان بدست آلوده روسپیان صدامی پژمرده بود .

اشک و لبخند بهم می آمیخت . رزمندگان ایران پیکرهای درخون تپیده بیست فرشته ایرانی را برداشته و با قدمهای سنگین در میان جاده‌ای که بخانه‌هایشان میرفت ، براه افتادند .

دختران خوزستان یکسال پیش از اینها از این خانه‌ها بیرون آمده و دیگر هرگز بآنها باز نگشته بودند .

درهای خانه‌ها همچنان باز بود . دژخیمان صدامی زنان و فرزندان خانواده‌ها را بیرون برده و راهشانرا بخانه‌ها بسته بودند . دژخیمان صدامی بر سر زنان و کودکان بی دفاع خانواده‌های بستان تاخته و خون گرم آنان را یکی پس از دیگری بر زمین ریخته بودند .

حال آنکه ما ، هنگامیکه گروههای چند هزار نفری این تبهکاران را در جبهه اسیرمی ساختیم با آنها چه برادرانه رفتار می کردیم . غذای گرم روزهای سرد زمستان و آب خنک بعد از ظهرهای تابستان را نخست نیاز آنها می ساختیم .

مجروحینشان را برادران پاسدارمان از راههای ناهموار کیلومترها بردوش خود حمل می کردند و به بیمارستان می رساندند . سرباز رزمنده ما در سنگرهای دور سهم غذای خود را با سیر گرسنه عراقی می داد و مهمان ناخوانده را با تحمل گرسنگی بر خود گرامی می داشت . اما این مهمانان جنایتگر چه تبهکاریها که در همه جای خوزستان از خود نشان ندادند !

از بستان گذشته ، روستاهای سوسنگرد و خانه‌های ذوالفقاریه آبادان بهنگام اشغال ، شاهد چه جنایتها که نبودند . دختر هشت ساله‌ای با سر

بریده و پیکر پاره پاره در زیر چکمه‌های تبهکاران عراقی افتاده بود . یک گروه بیست نفری بر پیکرش دست یاخته و بدنبال بهره‌گیری حیوانی برگهای زندگی غنچه نودمیده‌ای را پرپر کرده بودند .

و در جای دیگر ، خواهران روستائی ما گروگان تانکهای روسی صدام شده ، پیکر خونینشان پس از چند روز دستبرد و اسارت با گلوله‌ها بیجان می‌شد و بپای نخلها می‌افتاد . فاتحین فراری قادسیه فتح دیگری کرده بودند .

چرا می‌خواهیم جنگ را ادامه بدهیم ؟

سربازان ما سوگند یاد کرده‌اند که ستمکاریهای ددمنشانه اهریمنان صدام را یکی پس از دیگری پاسخ بگویند و همدوش با پاسداران انقلاب در کربلا و نجف نماز پیروزی بخوانند .

یکسال و نیم پیش همه دروازه‌های میهن ما باز بود و شعله‌های انقلاب هنوز از همه‌جا زبانه می‌کشید . همه نیروهای ما صرف پیراستن زندگی داخل مرزها می‌شد . بنیاد شاهی برافتاده بود و فصل تازه‌ای در دفتر تاریخ ما ورق می‌خورد . ارتش ما هنوز شکل تازه خود را پیدا نکرده بود . یا بعبارت دیگر ؛ ارتش ما هنوز خود را پیدا نکرده بود . بر صفحه زندگی باز یافته سیاسی و اقتصادی ما هنوز بجز چند سطری نوشته نشده بود . این آغاز آغازها بود . و اهریمنان شرق و غرب سراسیمه و دهشت‌زده نیروئی را که آماده رهایی بخشی دنیای سوم می‌شد کینه توزانه برانداز می‌کردند .

" جک اندرسن " نویسنده معروف امریکائی در مقاله‌ای از این ماجرا پرده برداشت . نوشت که کارتر شکست خورده بجبران ماجرای ۲۲ بهمن ، شکست طبس و گروگانگیری ، برای ایران خواب تازه‌ای دیده است . خبر داد که بایران در آغاز " ماه اکتبر " حمله نظامی خواهد شد . پایه سخن او اسناد محرمانه وزارتخانه‌های امریکا بود .

"اکتبر ۸۰" رسید و عراق به نیابت از آمریکا با تجهیزات فراوان بایران حمله کرد ، و درست در همان روزهایی که اندرسن پیش بینی کرده بود . چند روز پیش از آنکه تانکهای دشمن از مرزهای باز میهن ما بگذرند بنی صدر " فرمانده کل قوا " از " مخالفت " با رهبر انقلاب سخن گفته بود (۱۷ شهریور ۱۳۵۷) . از تانکهای ایران در مرز مورد تهاجم هیچ خبری نبود . و امروز که ما باین رویدادهای بهم پیوسته نگاه می کنیم چهرهء پیدا و پنهان واقعیت را بخوبی می بینیم .

بنی صدر از ایران گریخته و پیروزیهای درخشان آبادان ، بستان و گیلان غرب ، ما را آمادهء حملههای نهائی ساخته است . دستهای آلودهء صدامیان در برابر رزمندگان ایران در همه جا بعلامت تسلیم ، بروی سر بلند می شود و " میانجی " های صلح دسته دسته بسوی ایران براه میافتند . اما آنها می دانند و ما می دانیم که پیروزی آبادان و بستان و گیلانغرب آخرین پیروزی ما نیست ، و این تازه آغازی است از آغازها .

چرا می خواهیم جنگ را ادامه بدهیم ؟

جنگندگان ما بدرخشش اشکهای مادران و پدران بیست خواهر شهید خوزستانی پیمان سپرده اند که تا انتقام خون این شقایقهای پاکیزه دامن ایران را نگیرند ، از پای ننشینند .

اگر هیچ حادثهء جنایتکارانه دیگری هم در کار نبود همین یک ماجرا کافی بود که ما را برآن دارد تا قلب عراق به پیش بتازیم و پایه های حکومت اهریمنی صدام را در هم بشکنیم .

شقایقهای بستان در هر بهار یادآور لاله های در خون تپیدهء سال پیشند .

نه آنها را می توان فراموش کرد و نه دشمنانرا می توان بخشید .

چرا می خواهیم جنگ را ادامه بدهیم ؟

اکنون دیگر دشمن همه توانش را از دست داده بیش از نود درصد از

خلبانها و اعضای تیمهای زرهیش یا کشته شده و یا در زندانهای ایران بسر می‌برند . از جت‌های فرانسوی و تانک‌های روسی به تنهایی کاری ساخته نیست . خلبان‌هایی هم که تنها ۵۰ ساعت پرواز تمرینی دارند با عقاب‌های آسمان ایران یارای درگیری ندارند . تاکنون بیش از پنج‌هزار تانک و زره‌پوش و سیصد و پنجاه هواپیمای دشمن نابود شده و در دهانه‌های باتلاق‌های مرزی ایران فرو رفته‌اند . تجهیزات شرق و غرب در برابر رزمندگان ایران ، این پرتوان‌ترین نیروی پیروزی بخش جهان سوم در هم شکسته و پاش پاش کشیده شده‌اند . سرزمین‌های جنوب و غرب کشور ما صحنه بگورستان‌های جمعی سربازان عراقی تبدیل گشته‌اند . ایران آماده فرود آوردن آخرین ضربه‌های نهائی پیروزی است و صدام که از کمک‌های پی‌درپی عربستان سعودی ، این نیایشگر فرومایه صهیونیسم و آواکس‌های امریکائی آن‌را به نجاتی نبرده ، از سیاهچال‌های شکست و نابودی آوای صلح سر می‌دهد .

چرا می‌خواهیم جنگ را ادامه بدهیم ؟

صلحی که ما می‌خواهیم ، نتیجه و برآیند پیروزی‌های پی‌درپی ما خواهد بود . صلح نهائی نمایانگر پیروزی نهائی است . دنیای سوم نیازمند پیروزی نهائی ما است . و شرط پیروزی نهائی ما ادامه یورش‌های جنگی و دوام صدای الله اکبر سربازان و پاسداران ما در هر جبهه است . ما بانتظار انعکاس این نظریه در آرامگاه علی هستیم .

بچهره سربازان از خود گذشته خود که نگاه می‌کنیم چند واژه را در یکجا آشکار می‌بینیم : " خون را با خون باید شست " .

بآهنگ صدای مردانه پاسداران که گوش می‌دهیم یک جمله را پی‌درپی می‌شنویم : نماز پیروزی در کربلا " .

و با این سرودها خاطره بیست دختر شهید خوزستانی در هر بهار پیروزی می‌شکوفد .

سفالها

برای بیست دختر شهید خوزستانی

در گذرگاهی که از بیراهه بستان جدا می‌گشت
بیست برگ نسترن یکباره افسردند
بیست شمع دلفروز آرزو مردند
بیست سیمای بهشتی
زیر دندانهای سخت تانکها
چون لاله پژمردند

در گذرگاهی که از بیراهه بستان جدا می‌گشت
دور از روئینه‌تن مردان آزادی
در گریز از قهرمان گردان آزادی
باز نامردان صدام سیه فرجام
ره باردوی زنان بردند
پیکر پاکیزه فرزندان یزدان را
بدگهر اهریمنان بردند
باز گلبرگ سپید یاسها را لاله‌گون دیدیم
دشت را دریای خون دیدیم

پرتو سرخ شفق تابیده اندر دشت
هر گل یاسی از آندوران شقایق گشت

ای شقایقهای خوزستان
یادتان جاوید
نامتان یادآور خورشید
برگهای سرختان پندار پوینده
با نسیم صبح آزادی ،
عطرتان هرجا پراکنده

در شب پیروزی بستان
پاسداران آمدند از راه و ما دیدیم
اشک تابانی بهر لبخند
مهر جوشانی بهر سوگند
آه ای خورشیدهای روشن ایران
ای شقایقهای خوزستان
باشمایم برترین پیمان
باشمایم برترین پیوند

در شب پیروزی بستان
ما بهم بنشسته و خاموش
اشک مادرها زمزگانهها
بوسه می زد روی دامانها
نوگل پژمرده را شاداب و تر می ساخت
لاله رخشنده را رخشنده تر می ساخت

ای دل غمدیده می دیدی ؟
هر شقایق بود خورشیدی

آه ای خورشیدهای روشن ایران
لاله‌های یادتان در گلشن تاریخ
چون چراغ آرزو هرجای تابنده است
در ره پاکیزه پیروزه‌گون بستان
برگهای ارغوان هرجا پراکنده است
سالها در رهگذار برترین تاریخ
تا که مهر و مهرگان از راه می آیند
شهر از مهر شما همواره آکنده است

یادتان جاوید
یادتان جاوید
نامتان یادآور خورشید
رویتان نقاشی گویای پیروزی
موج عطر کویتان پویای پیروزی

با همه دریانوردان خلیج فارس
بادبان افراشته هر سوی
پیش می‌تازیم در دریای توفانی
در ره آینده پیروز انسانی
تا پایان نبرد سخت پایانی
آه خواهرهای پاکم
آه خواهرهای ایرانی

زندگی در جبهه

و اکنون زندگی ، انقلاب است و دیگرگونی است .
و اکنون زندگی ، جنگ بخاطر زندگی است . اگر هم مرگ است ، باز
هم مرگ بخاطر زندگی است . و سبزه‌هایی که با رنگ ارغوانی می‌رویند ،
یادآور آنند که زندگی ، زندگی در جبهه است .
هنر امروز هم نشانه بخش زندگی در جبهه است . به نقش انگشتها
بر شنهای نرم کویر نگاه کنید :

از خانه می‌رانیم دشمن را
یاران زشت آهریمن را
بنیاد زیبایی است این میهن
مهداهورائی است این میهن
باید رها سازیم ...
باید رها سازیم میهن را
با وزش گرد باده‌ها شن‌ریزه‌ها موج می‌خورند و واژه‌ها ناپدید می‌شوند ،
اما باز هم در جای دیگر بر سیمای هامون نقش می‌بند :
بنیاد زیبایی است این میهن
مهد اهورائی است این میهن
باید رها سازیم ...
باید رها سازیم میهن را !

زندگی ، نبرد خونین بخاطر آزاد ساختن مرزهای میهن است .
به انعکاس بی‌درپی صدای الله‌اکبر در دامنه‌های کوههای کردستان
گوش بدهید که چگونه در دفاع از خانواده‌های مسلمان آزاده با آهنگ رگبار
— ها در هم می‌آمیزد .

زندگی ، صدای الله اکبر در دل سنگ‌های کوهستانها ست .
و به هزاران هزار اسیردست بر سر نهاده عراقی نگاه کنید که چگونه
با رهنمود مسلسل‌های رزمندگان ما به پشت جبهه‌گسیل می‌شوند . اینها
از تبار همانهایی هستند که بر بیست دختر بی‌پناه خوزستانی تاختند و
سپس پیکرهای خون آلوده بیجان‌شانرا با دستهای پلید خویش به زیر
نخلستانهای دور افتاده بستان رها کردند .

زندگی بزانوندراوردن دشمنان زشتکار دیو سیرت و گسیل باز مانده
همه آنان به پشت جبهه‌هاست

زندگی گام برداشتن از روی مهاجمین دیوسیرتی است که دست انتقام ،
پیکر آنان را در هم شکسته و بزیر پای سربازان ایران افکنده است .

زندگی رفتن به جبهه‌ها و فرا رفتن از جبهه‌هاست .

زندگی بر دوش داشتن پرچم سهرنگ ایران و گام نهادن بسوی بلند—

ترین بلندی‌هاست .

زندگی برافراشتن پرچم سه رنگ برفراز سرافرازترین ستیغ‌هاست .
و هنر زندگی ، نقشی از شکفتن چند شقایق سرخ بهاره برجای پای
سربازانی است که پرچم ایران بسوی بلندی‌ها بردوش می‌کشند .

زندگی بازپس راندن نیروهای زرهی دشمن با تفنگ ساده ژ . س .
از خاک مهر خیز خرمشهر است .

زندگی ، خاطره جاودانه بهنام محمدی و سالم بهمنی است .

تقویم تاریخ

۷ فروردین ۱۳۶۱

روزنامه‌ها نوشتند :

رقم اسرای عراق در ۳ مرحله عملیات فتح بزرگ از مرز ۸۵۰۰ تن گذشت .

مهمترین مناطق نظامی شمال خوزستان با فتح سایت ۴ و ۵ آزاد شد .
تپه‌های ۱۰۴ شوش و جنوب رودخانه رقابیه در عملیات امروز آزاد شد .

پیشروی نیروهای ایران برای تصرف هدفهای اصلی در جنوب همچنان ادامه دارد .

گردان تانک عراق در اولین لحظات مرحله سوم عملیات فتح بزرگ از صحنه نبرد گریخت .

ارتش صدام در شمال خوزستان تار و مار شد .

۲۰ اردیبهشت ۶۱

شلمچه آزاد شد .

نبرد سنگین برای آزادی خرمشهر ادامه دارد .

سوم خرداد ۶۱

خرمشهر آزاد شد



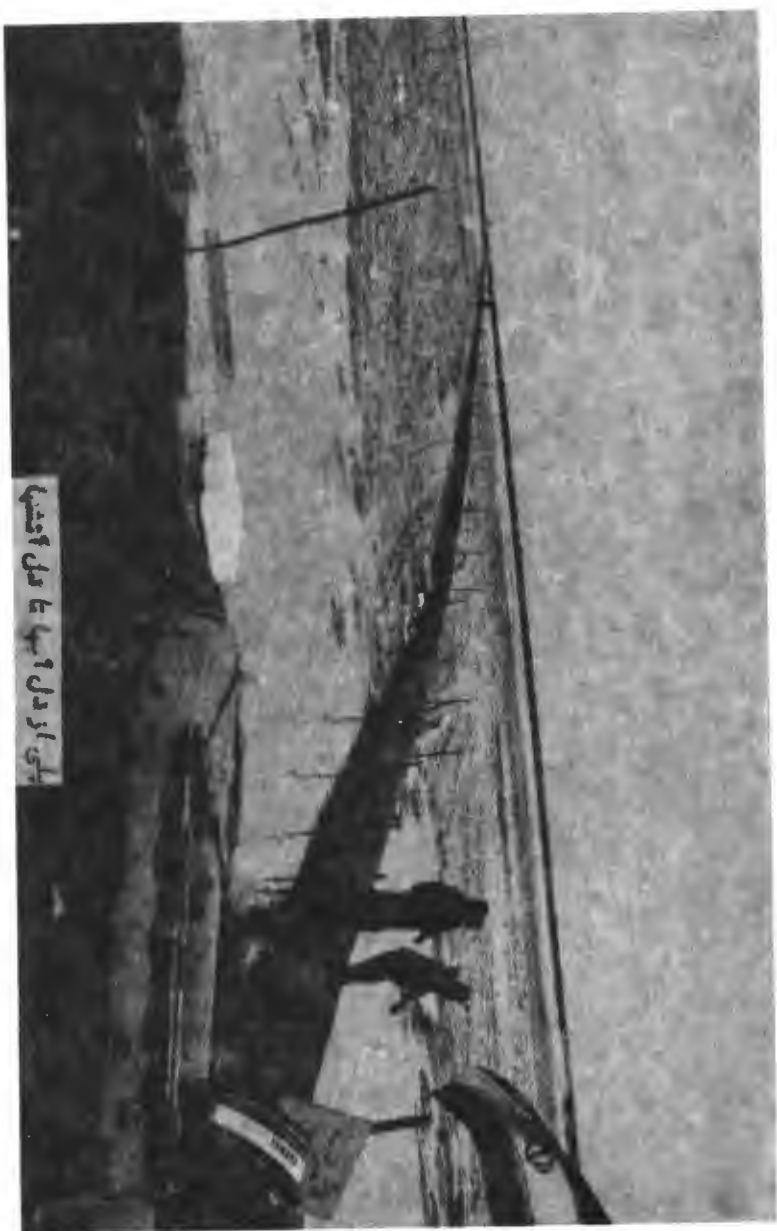
تا بغداد راهی نیست



پرچم ایران در فوازید سربازان ایران بخار می‌کنند



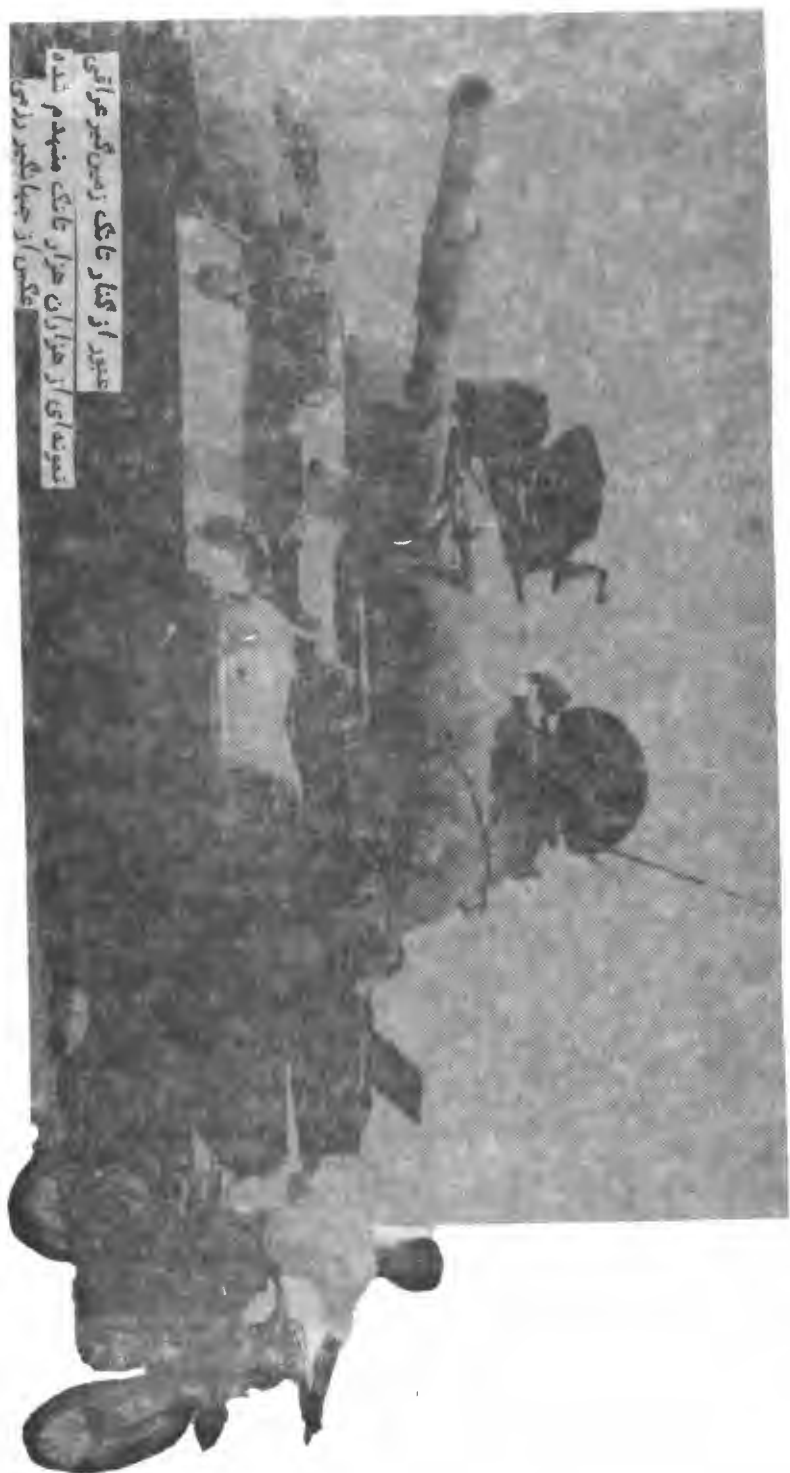
این راه سوختنک به بغداد می‌رسد خان تا روان تویم بدان سوی می‌بینم



پلی از دل ۱ تا دل ۴



تانی دشمن در باطلاتهای تاریک غرق می شود



عقبر از کنار تانک زمین گیر عراقی
تصویری از هزاران جزار تانک منهدم شده
عکس از جبهه لشکر داری



عکس از جهانگیر رزمی

بخشی از یک میگ تکه تکه شده عراق که طعمه آتش ضد هوایی
ملحشوران ایران شده و بوسیله دو چرخه یک نوجوان ببر
مین کشیده می شود .



ساحل بحر الکاظمین به سوی کتاج مقام

صوبو او "پل آزادی" پر سینه کارو ابروغان



فانوسهای سرخ

به فاتحین خرمشهر ،
شهر آفتاب

مردان قهرمان خود آگاه می‌رسند

مشعل بدست یکسره از راه می‌رسند

کارون ز نور ماه ، چراغان و همچنان

فانوسهای سرخ شبانگاه می‌رسند

پل بستمند ز آتش سوزان بروی آب

جنگاوران شهر درخشان آفتاب

با چهره‌های روشن و دل‌های پرفروز

ره می‌برند از دل شبها بشهر روز

اندروپی رهایی سامان آفتاب

هر یک تهمتنی است ز استان نیمروز

همراهشان ترانه کارون بیاد بود

شمشیرها بدست و بلبهایشان سرود

در آب پاک ، چهره ناهید دیده‌اند

پیروزی خجسته جاوید دیده‌اند

در شهر خون که شهر امیداست و زندگی است

سیمای ارغوانی خورشید دیده‌اند

ویران شده است شهری و آباد می شود
 دروازه باز می شود آزاد می شود

* * *

شب رفته و بسیج شبانگه بسر رسید
 جنگ از دم سپیده دمان زودتر رسید
 با جنگیان که از پل کارون گذشته اند
 روزی گذشت و مژده روزی دگر رسید
 امروز روز آتش و خون است و آهن است
 روز بزرگ جبهه دشمن شکستن است
 هر دم به رنگ تابش خونین آفتاب
 سیمای پاک پیر زنی اوفتد بر آب
 در بازتاب موج درخشان آرزو
 صداواژه در درون نگاهش به پیچ و تاب
 یعنی بیا و شهر مرا باز پس بگیر
 و زدشمن فتاده در آتش نفس بگیر!
 کارون روانه بود و باهنگ یاد بود
 هر موج آن ترانه پیکار می سرود
 غران به سوی شهر طلائئ زهر کران
 خمپاره های راهگشا راه می گشود
 این یک دم است و خصم مرا واپسین دم است
 وین شهر خون دوباره همان شهر خرم است

* * *

هر ذره میسرود باهنگ سرمدی:
 سرباز پاکباز به شهرت خوش آمدی!

بنگرکه شب گذشته و هر جابه پیش روی
آینده است و پرتو تابان ایزدی

کارون گذشت و با همه آوای یادبود
هر موج آن ترانهء فتح تو می سرود

دهم اسفند ۱۳۶۲

شهر دروازه طلایی

بر چهره پاک امام امروز لبخند است
در هر نگاهش موج یادی زنده و بیدار
از برترین پیمان و پیوند است
گام بلند قهرمان سرباز ایرانی
نقش آفرین ساحل زیبای اروند است

آوای وی آوای توفانهاست :
" بغداد از آن ماست "
" بغداد از آن ماست "
" دشت مدائن سرزمین جاودان ماست "
با این سخن همراه بس جاوید سوگند است

امروز ایران روز بهروزی است
فرمانده کل قوا در اوج پیروزی است
در اشک ناپیدای هر سرباز آزادی
سیمای یک سردار پیروز خردمند است
هر دیده در این چشمه پاک اهورائی
دیدار او را آرزومند است

یاران کلید فتح خرمشهر پیدا گشت
 دنیای دردآلود نازبیا
 زیبای زیبا گشت
 چهر پلید و زشت هم کیشان اهریمن
 در تیره مرداب تباهی ناهویدا گشت
 یکباره در دامن توفانها
 خورشید تابان گشت و گویا گشت
 ناهید پیدا گشت و پویا گشت
 در دیده پویندگان راه آزادی
 دروازه شهر طلائی رنگ پیدا گشت

اکنون همه دروازه‌ها باز است
 همشهریان با بانگ پیروزی
 در دست دست یکدیگر ، از راه می‌آیند
 بردوش آنان پرچم سبز و سپید و سرخ
 با عکس روح الله می‌آیند
 یعنی درودت باد خرمشهر
 هر موج زیبای خلیج فارس
 موج سرودت باد خرمشهر
 در خاطر تابنده تاریخ
 تا هستی و تا نقش هستی هست
 شهر بزرگ قهرمان خیزی
 خونین در افسانه آمیزی

بر چهره آزادگان امروز لبخند است

تابنده بر شهر طلائی برترین پرتو
از برترین پیمان و پیوند است
گام بلند قهرمان سرباز ایرانی
نقش آفرین ساحل گلرنگ ارونند است

از دل درودت باد خرمشهر
موج خوش آهنگ خلیج فارس
موج سرودت باد خرمشهر

نه هنگام آرام و آسایشست
نه روز درنگست و آرایشست
جهان شد زگرد سواران بنفش
زمین پر ستاره هوا پر درفش
فردوسی

بازتاب پیروزی خرمشهر

روزنامه کیهان دهم خرداد (۶) هفت روز پس از فتح خرمشهر) :
خرمشهر ترس دشمنانش را در چهره امپریالیسم خبری نظاره می‌کند.
* خبرگزاری فرانسه : بسیاری از کشورهای خلیج فارس اخبار مربوط به
(مناقشه) ایران و عراق را پوشش مختصر داده و خبرهای خود را بیشتر از
قول منابع عراقی نقل کرده‌اند که این نشان دهنده نگرانی آنها از حضور
ناگهانی دین بعنوان یک قدرت است که باید روی پیروزی آن حساب کرد .
* کلودشسون وزیر روابط خارجی فرانسه اوائل هفته آینده رسماً " از عربستان
سعودی دیدن خواهد کرد . مطبوعات پاریس در این رابطه نوشته‌اند که
شون در این سفر مأمور است تا نگرانی عمیق اروپا را از پیروزی‌های نیروهای
ایران در باز پس گرفتن خرمشهر به ریاض اطلاع دهد .

* روزنامه ایتالیائی ریپوبلیک : خرمشهر بایران بازگشت . شادی در
خیابانهای تهران موج می‌زند ، چراغ اتومبیلها روشن است و همه بوق
می‌زنند . ندای الله اکبر و شلیک‌های هوائی بگوش می‌رسد و مردم بخوابانها
ریخته‌اند .

* لوموند : شکست وخیم برای عراق (صفحه اول) تسخیر مجدد
خرمشهر توسط ایران تحول دوبارم‌ای در جنگ خلیج فارس است . یک سخنگوی
نظامی عراق بامداد روز سه شنبه ضمن تأیید این خبر اعلان کرد که نیروهای
عراقی از خرمشهر بسوی مرز بین المللی عقب‌نشینی کرده‌اند سقوط این

بندر برای رژیم بغداد و رئیس جمهوری صدام حسین شکست عمده‌ای محسوب می‌شود . و امام خمینی دوشنبه شب بار دیگر به کشورهای عرب که از عراق پشتیبانی می‌کنند و بویژه به عربستان سعودی ، اردن هاشمی و مصر هشدار داد و گفت بدول منطقما خطر می‌کنیم که کشور ما اکنون از موضع قدرت صحبت می‌کند اگر از دستورات امریکا روگردان شوید ما حق شناس خواهیم بود ؛ کاری نکنید که ما مجبور شویم طبق وظیفه‌ای که قرآن به ما حکم می‌کند عمل کنیم .

لوموند ادامه می‌دهد . " حدود ۵۰ هزار نفر از سربازان و افسران عراقی یعنی یک پنجم از نظامیان این کشور در میدانهای جنگ بیهوده کشته شده‌اند " .

هفته نامه امل ارگان جنبش محرومین در لبنان :

با پایان نبرد خونین شهر که به صورت سمبل مقاومت ملت مسلمان ایران نشان جاودانی بر سینه شهیدان است انقلاب اسلامی به توصیه حساب نهائی با رژیم جلاد صدام نزدیک می‌شود و صدای الله اکبر که از گل‌دسته‌های خونین شهر بلند می‌شود اعلام می‌کند که مبارزه و پیروزی تا آزادی قدس ادامه دارد . اکنون بصره کوفه و بغداد در انتظار مجاهدان اسلام است تا با بیرق‌های سیاه تا قدس شریف پیشروی کنند و رژیم‌های ارتجاعی عرب را که مانع راه قدس است یکی پس از دیگری از میان بردارند .

یک روزنامه ژاپنی : فتح خونین شهر تنها ده ساعت طول کشید و به نظر کارشناسان غربی این امر نتیجه روحیه بسیار ضعیف ارتش عراق بوده و دلیل قدرت رزمندگان ایران را نیروی ایمان سپاهیان ایران دانسته‌اند .

گاردین روزنامه انگلیسی : باز پس گرفتن خرمشهر توسط ایران پس از بیست ماه تحقیر ارتش عراق را به بالاترین حد خود رساند . محاسباتی که صدام بر اساس آنها تصمیم گرفت در ماه سپتامبر ۱۹۸۰ به ایران حمله کند غلط بود زیرا به محض دخول ارتش عراق که می‌خواست با یک حمله محدود

نظام بنیادگرایان در تهران را به سقوط یکشانند مقاومت در ایران سخت تر شد .
تجهیزات نظامی و انبارهای پر عراق شامل ۲۸۵۰ تانک بحدی بود
که گوئی تا کریسمس گذشته تمام استان خوزستان را متصرف خواهد شد .
در خارج از اهواز تا چشم کار می کرد تانکها و توپهای عراقی دیده می شد
اما این تانکهای عراقی منجر به عقب نشینی دردناک عراق از ایران شد .
نیویورک تایمز : انبوه اسیران و تجهیزات باقی مانده نشان می دهد
که (عقب نشینی) عراق منظم نبوده است .
دیلی تلگراف : صدام حسین می خواست لقمه ای بزرگتر از گلوی خود
بردارد .

سلام بر خرمشهر

خرمشهر عروس شهرهای ایران
سده‌هاست که در آئینه امواج درخشنده کارون
قامت بلند نخلهای استوار خود را تماشا می‌کند
و خلیج فیروزه رنگ فارس
با سرود پیروزی مرغان آبی
جاودانه برویش آغوش گشاده است

* * *

آغوش را باز کن خرمشهر
فرزندانت بخانه باز می‌گردند
فرزندانت از خارک تا کویر
همراه با پرستوهای بهاره
که بآشیانه باز می‌گردند ،
بخانه باز می‌گردند

* * *

با عطر گل نرگسهای همیشه شکوفایت
آغوش گشاده تو چهل میلیون فرزند را پذیراست
و راه شقایقهای ارغوانیت
مانند همیشه زیباست

راه فرزندان تو تا بینهایت گشوده است
 راهت تا بینهایت گشوده باد

* * *

شاید پسران قهرمانت
 بهنام محمدی و سالم بهمنی
 که تانکهای دشمن را دست خالی شکار می کردند و
 بآتش می کشیدند
 دیگر بخانه باز نگردند
 اما خرمشهر !
 تاریخ می داند که همه فرزندان تو
 بهنام محمدی و سالم بهمنی اند

* * *

امروز تو روز پیروزی است
 هر روز تو روز پیروزی باد
 رزمندگان صفوف زرهی دشمن را شکستہ اند
 " عراقیها برای اسیر شدن صف بسته اند "
 و افسران شهربانی
 در میان فرزندان که از هر سوی
 و همه سوی
 بسوی تو باز می گردند
 " نقل و شیرینی پخش می کنند "

* * *

دستی با رنگ شقایقها
 بر در مسجد جامعہ ات نوشت :

"خونین شهر

"شهر ایثار

"باز هم خرمشهرت می‌کنیم

۳

جنگِ پیروزی

شب تیره و تیغ رخشان شده
زمین همچو لعل بدخشان شده
زبس داروگیرو زبس موج خون
توگفتی شفق ز آسمان شدنگون
تهمتن بتیغ و بگرز و کمنند
سران دلیران سراسر بکنند
چو خورشید از پرده بالا گرفت
جهان از ثری تا ثریا گرفت
فردوسی

شعله‌ای روشن تر

در پرده‌های مخملی خواب ، اجاق گاز روشنی در برابرم شعله می‌کشید .
شعله‌اش از شعله اجاق‌های گذشته ، بیشتر و روشن‌تر و تابناک‌تر بود .
با رنگ‌های آبی روشن و سرمه‌ای می‌سوخت و شعله می‌کشید ، شعله‌ای که از
شعله‌های دیگر روشن‌تر بود .

و صبح که دیده باز کردم بانتظار شعلهء روشن تری بودم .
و هر روز صبح که دیده باز می‌کنم بانتظار شعله روشن‌تری هستم .
سریازها آتش شعله‌های روشن‌تر را در جبهه‌های نبرد برافروخته‌اند .

۲۴ تیر ۱۳۶۲

جنگ و پیروزی

این جنگ بخاطر وطن جنگ من است
با دشمن پست ، آشتی‌نگ من است
ای پایگه بلند پیروزی و داد
آهنگ رهائی تو آهنگ من است

۱۲ اسفند ۱۳۶۲

هوانیروز پیروز

ابر مرد ، هوانیروز بودی

بهر جا بوده‌ای پیروز بودی

به شبهانیز چون شاهین پیروز

عقاب آسمان روز بودی

هوا دریا - هوانیروز

دلیران در جهان پیروزمانید

هوا دریا ، هوانیروز مانید

بروی پهنه دریا و خشکی

نگهبانان مرزروز مانید

پانزده فروردین ۱۳۶۳

برادران سرود تازه سرکنید *

برادران سرود تازه سرکنید
سرودتان ، سرود زندگانی است
صدای پرطنین قهرمانی است
فرازتنگنای این شب سیاه
سپیدمهای صبح شادمانی است

برادران سرود تازه سرکنید
سروده‌ای که برترین سرودها است
صدای بال مرغ آهنین‌تان
ترانه پیام‌های آشنا است
زقله ستاره مژده می‌دهد
بما ، که راه صبح زندگی کجاست
زکودکان هشت ساله تا زنان پیر

* - این شعر پیش از این در کتاب سایه‌ای بر سیمای امام ، مجله جوانان
و همچنین بصورت جداگانه چاپ و به همافران و افسران نیروی هوایی اهداء
شده است .

نگاه یک بیک بچهره شما است
 که راهتان بهر کجا که بگذرد
 بساحت مقدس امام ما است

درود بر گروه قهرمانان
 درود بر گروه قهرمانان
 نشانتان ، نشان رزم زندگی است
 درود بر نشانه و نشانتان
 بزیر گام آهنین دوستان
 شکسته باد پشت دشمنانتان
 خجسته باد آن روان ملتی
 که جاودانه بسته باروانتان
 بگوش جان چنان صدای زندگی است
 صدای آشنای جاودانتان
 نگاههای مادران داغ دار
 بچهر باشکوه مهربانتان
 و آفرین مردمان قهرمان
 بقهرمانی یکان یکانتان

برادران سرود تازه سر کنید
 که دوره ، پلید پهلوی گذشت
 درفش سرخ نوبهار انقلاب
 ز جلگه‌های سبز معنوی گذشت

فراز تنگنای آن شب سیاه
سپیده بزرگ زندگی دمید
دوباره لاله‌های سرخ می‌دمد
ز خاک نقره گون تختی شهید
برادران !
برادران !
سرود تازه سر کنید

بر بالین قهرمانان جنگ

این راه سرخ‌رنگ به بغداد می‌رسد
هان تا روان شویم بدانسوی مینه‌م

با بسته‌هایی از کتاب " سایه‌ای بر سیمای امام " بدیدار قهرمانان
مجروح جنگ به بیمارستانها رفتم . دوست داشتم که چهره‌ی این راست
قامتان تاریخ را هر چه بیشتر از نزدیک به بینم . سیمای فرمانده کل‌قوا
بالای سربازیک فرزندانش می‌درخشید و دلیران سپاه ، ارتش ، ژاندارمری
و سایر رزمندگان از ملت برخاسته برای خروج از بیمارستان و بازگشت به
جبهه روز شماری می‌کردند .

یک نگاه آنان بر تصویر امام و نگاه دیگر به خاطره‌های درخشنده نبرد
در صف مقدم جبهه بود .

از تهران و بیمارستانهایش شروع کردم و تا بوشهر هر جا که رزمندگان
از جنگ برگشته‌ای یافتم ببالینش شتافتم . ماجرای این دیدارها خود کتابی
خواهد شد با فصلهای رنگ رنگ و درسهای گوناگون از همه رزمندگان ، از
جمله از دوازده سالگانی که به همگان درس گذشت از زمان و پیشرفت به
سوی تاریخ تابناک انسانهای فردا را می‌دهند .

نمونه‌هایی از انسانهای فردا را در جبهه‌ها و بیمارستانها دیدم و
خواستم که سرفصلی از این دیدارها را به بخشی از کتاب شقایقها بسپارم
و از آنان به آنان سخن بگویم .

از کجا می‌توان آغاز کرد ؟ شاید از شیراز ، از جائیکه روان سعدی و حافظ هر بامداد با گل‌های شکوفندهٔ سعدیه و حافظیه باین شایسته‌ترین ارمغان‌های نسل معاصر درود می‌گویند و روانترین غزلیات عطر آلودهٔ خود را از دل قرن‌ها بآنان هدیه می‌کنند .

فردای شبی که بشیراز رسیدم یکی از همشهریان حافظ قرار گذاشت که ساعت هشت صبح روز بعد بیاید و مرا به بیمارستانها بر بالین مجروحین ببرد .

هشت صبح نیامده او آمد و مرا بالای " قصر الدشت " به بیمارستان بزرگ شهر رساند . با پوزش خواست که برای انجام کاری برود و پس از چند ساعت برگردد . با شگفتی و تأثر از او شنیدم که شب پیش یکی از بستگانش در بیمارستان در گذشته و او که فرد مسئول فامیل است می‌باید برای ترتیب مراسم تشییع و بخاک سپردن وی بآن بیمارستان یعنی جائیکه همه منتظرش بودند برگردد . بدون اینکه پیش از این در این باره سخنی گفته باشد اکنون آمده بود تا بنابر وعده شب گذشته ، آشنائی را بدیدار مجروحین جنگ ببرد !

نمی‌دانم که سکوت تأثر آمیز من باو چه گفت ، اما می‌دانم که حالا هر گاه به شیراز فکر می‌کنم پیش از هر چیز به این بزرگ منشی و گذشت و انسانیتی فکر می‌کنم که هیچ واژه‌ای بیانگرش نیست ، و بانسانی می‌اندیشم که وعده دیدار و کمک به یکنفر را در شرائط غم انگیز مرگ خویشانش نیز فراموش نکرده بود .

بیماران جنگ در سالن‌ها و اطاقهای کوچک و بزرگ در کنار هم بودند . پرستارها مانند همه جا پروانه‌وار پیرامون تخت‌های قهرمانان می‌گشتند . یکی از آنان با مهربانی ، راهنمای من شد .

بالین یکایک مجروحین می‌نشستم ، با آنان هم سخن می‌شدم و پشت کتابها را برایشان می‌نوشتم . بسیاری از آنان قهرمانان شکستن محاصرهٔ

آبادان بودند .

عبور از کارون ، ماجرای نبرد شبانه با طنین ندای الله اکبر ، فضای تاریک شب و گامهای استوار برادرانی که می‌رفتند تا راه را برای آزادی خرمشهر باز کنند ، این ماجراها مانند درخشانترین فصل تاریخ از پیش چشمهایم می‌گذشت . صحنه‌ها تکرار می‌شد . و از آن پس هم بارها این صحنه‌ها در خاطرم تکرار شد .

هر یک از این رزمندگان با خاطره‌ای جاودانه ، تا بلندترین قله زندگی راه سپرده بود . نگاهشان نشان دهنده این بالاترین قله زندگی بود . در کنارشان بیشتر کتابهای فلسفی شهید مطهری و شریعتی دیده می‌شد . اینها/ کتابهایی بودند که ما در دانشگاه در کلاسهایمان بکار می‌بردیم . هر بیمارستان هم خودش دانشگاهی شده بود . رزمندگان پرتوان ما همچنان اندیشمندان پرتوان ما بودند . دانائی و توانائی در نگاههای مصمم و چهره‌های آموزنده آنان می‌درخشید .

چهره سربازی را که چشمهایش آسیب دیده بود بوسیدم . در این چهره ، آن اندیشمندی تابناک ، درخشش ویژه داشت . صدای وی آشنا بود و پرطنین . پرستاری که همراهم بود باو گفت یک دوست از دانشگاه تهران بدیدار شما آمده است . گفتم معلمی از تهران آمده تا از شما درس بگیرد . سعی کرد برخیزد و بنشیند . کار دشواری بود . کتاب را گرفت و با لبخند برادرانهای تشکر کرد . وقتی که باطاقهای دیگر رفتم و برگشتم از اطاق او صدای خواندن شعر می‌آمد .

دوست هم اطاقش برای هم‌رزم خود از کتاب اهدائی من " سرودهای جنگ و پیروزی " می‌خواند :

دوست دارم که این ارتش بماند و پایدار بماند
پائیزها بیایند و بگذرند و باز هم بهار بماند
پیروزی بماند و در دهانه تفنگهای سربازان انقلاب

لاله‌های زرد و سرخ کوهسار بماند

پرستار ایستاد و به صدای پرطنین سرباز مجروح گوش داد :

هر جا که رخ نماید و هر جا که پا نهد

دشمن اسیر دست توانای من بود

در سنگری که صحنه مرگ است و انتقام

یا جای دشمن من و یا جای من بود

و سرباز بسنگر رفته ادامه می‌داد :

اهرمن می‌جنگد اما جنگ مرگ

چیست جنگ زندگی؟ نزنده باد

در شب تاریک و موج تیرگی

آذرخش صبح تابان نزنده باد

مانند این بود که سخن دل من سخن خود او بود ، سخن سرباز

جنگ و زندگی :

سرباز جان نهاده بکف هستم و چه باک

در خون تپد اگر که بخاک وطن تنم

این راه سرخرنگ به بغداد می‌رسد

هان تا روان شویم بدانسوی میهنم

در اطاق دیگر ، رزمنده هرنمندی از بستر برخاسته و روی میز کوچکی

در کنار اطاق که به کارگاه نقاشی او تبدیل شده بود ، طرحی از سیمای امام

را نقاشی می‌کرد . از من خواست تا بمانم و او طرحش تمام شود . نشستم

و شگفت زده به نرمش و سرعت پنجه‌های هنرمندش نگاه کردم . طرح که

تمام شد آنرا برداشت و بدست من داد :

" شما بما ارمغانی دادید . اینهم ارمغان ما برای شماست " .

سیمای او و دوستانش را بوسیدم و با سپاس ، طرح صورت امام را با

خود آوردم .

در بیمارستان دیگر ، در میان رزمندگان ، نوجوان سیزده ساله‌ای در کنار پدرش مدهوش افتاده بود . او یکی از قهرمانان آزادی شلمچه بود . خواسته بود که آزادی خرمشهر را هم به ببیند . پدرش می‌گفت دلم می‌خواهد چشمش را باز کند ولو برای یک لحظه ، یک لحظه که بتوانم باو بگویم : " خرمشهر آزاد شد " !

بی اختیار چشم از گرمی‌اشک فرونریخته‌ای گرم شد. سر بزیر انداختم و بر صفحه اول یک کتاب یادگاری برایش نوشتم :

" عباس جان خرمشهر آزاد شد ! "

سیمای با شکوه بهنام محمدی و سالم بهمنی را در برابر خود حس کردم که در کنار آن برادر مدهوش که قهرمان شلمچه بود ایستاده و بیصدا پیروزش را باو تبریک می‌گفتند . کتاب را که بدست پدر او دادم اشک فرو نریخته‌ام ناگهان افتاد و بروی عنوان کتاب غلطید :

" سایه‌ای بر سیمای امام "

کلمات در گلویم حبس شده بود . سری در برابر پدر پیر قهرمان فرود آوردم و آهسته از اطاق بیرون آمدم . همه جا ساکت بود . در اطاق دیگر دختر مصدومی از خرمشهر نشسته بود :

" یک کتاب هم بمن بدهید ! "

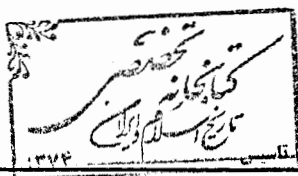
" من فاطمه عوینی اهل خرمشهرم . "

جملهای که پشت کتاب عباس نوشته بودم بر زبانم جاری شد :

" خرمشهر آزاد شد . " !

به فرزند خرمشهر پیروز نیز کتابی دادم . برایش نوشتم : " به فاطمه عوینی دختر قهرمان خرمشهر ! "

بخود نگاه کردم و با شرمساری دیدم یکنفر با چهار جلد کتاب آمده است و دارد در میان قهرمانهای تاریخ راه می‌رود فقط برای اینکه بآنها بگوید شما قهرمانید ! این سخن برای آنها هیچ چیز تازه‌ای نداشت . شما



به خورشید نگاه کنید و با و بگوئید تو خورشید هستی! یا وقتی که خورشید دمیده است از تاریکی در بیایید و بخورشید بگوئید که خورشید دمیده است! واقعیت گسترده درخشش خورشید را در چند لفظ محدود خلاصه می کنید، حال آنکه این الفاظ نه "خورشید" هستند و نه "دمیدن خورشید"! اگر اسم این کلمات را هم هنر بگذارید، تازه این هنری است که مرحله ها از واقعیت زندگی عقب مانده است.

هنر واقعی، هنر واقعیت است، چهره کودک مدهوش فاتح شلمچه و سیمای فاطمه عوینی دختر رزمنده خرمشهر است. بجای اینکه کسی بیاید و واقعیت انقلاب را در قالب های محدود هنری بریزد، باید قالبها را بشکند و آنها را بواقعیت (واقعیت شگفت انگیز نو و خلاق) تسلیم کند. واقعیت باید هنر را از میان بردارد و از نو بسازد و آنچنانکه می خواهد بسازد. ما هنوز به واژه های واقعیت هنر دست نیافته ایم. واقعیت انقلاب از واقعیت هنر ما پیشرفته تر است.

در راهرو بیمارستان همینطور که راه می رفتم صدای پای کسانی که برای امداد بیماران جنگی بسوی اطاقها می شتافتند، این جمله را برایم تکرار می کرد: واقعیت انقلاب از واقعیت هنر ما پیشرفته تر است.

* * *

در شهر اصفهان نیز بسته کتابها را بدست گرفته و به همراه دوستی بدیدار پارمائی از فاتحین خرمشهر می رفتم. اصفهان را بویژه دوست می داشتم، اصفهان شهری بود که بیش از هر شهر دیگر در برابر کودتای ۲۸ مرداد مقاومت کرد. وقتی هم که تهران تسلیم شد هنوز صدای اصفهان آزاد در سراسر ایران طنین می انداخت. این صدا در گوش همه، صدای مقاومت بود. گوینده آزاد اندیش و نیرومند رادیو اصفهان اعلام می داشت که:

"از رادیو تهران صدای اهریمنی بگوش می رسد!"

اهریمنان آمده بودند و رادیو تهران را بدنبال دسیسه های "کیم

روزولت * * بدست گرفته بودند . صدای رادیو تهران با صدای امریکا یکی شده بود .

اصفهان یكروز بیشتر از تهران مقاومت كرد و بدرستی كه آخرین شهری بود كه بوسیله دژخیمان شاه - زاهدی اشغال شد . همچنین ، اصفهان نخستین شهری بود كه به نیروی انقلاب اسلامی ایران آزاد گردید .

با این اندیشهها آرام بسوی بیمارستان گام برمی داشتم . دوست همراهم پرسید به چه فكر می كنید ؟ گفتم به شهر شما ، شهر كه یك روز دیرتر از تهران تسلیم شد و یكروز زودتر از تهران آزاد گردید ! از اینگذشته فكر می كنم كه اکنون به بیمارستانهای شهری بیدار مجروحین جنگ می روم كه آزادگان صد بزرگی از جنگاوران جبهه را تشكيل داده اند . در بیمارستان یكی از آزادگان همین شهر ، كتاب را كه از من پذیرفت ، عكس امام را بوسید و بالای تخت بیمارستان گذاشت و گفت می خواهم از بزرگی برایتان شعری بخوانم ، شعری باز گوینده اندیشه ای از اندیشه های فرمانده كل قوا .

پرستارها ایستادند و با دكتر بیمارستان و هر كس دیگر كه در اطاق بود به سیمای او چشم دوختند .

* - Kim Roosevelt رئیس عملیات خاور میانه " سیا " از مرز گذشت و بتهران رسید و سپس از نظرها ناپدید شد . او اجرا گر توطئه انگلیس و امریکا در براندازی دولت مصدق بود . بدنبال کودتای ۲۸ مرداد و برگشتن شاه بایران ، كیم روزولت در میان همكاران آمریکائیش بنام آقای ایران " معروف گشت . نگاه كنید به كتاب حكومت نامرئی Invisible Government نوشته Ross-Wise

دونفر از اعضای پیشین " سیا " .

" صدای اهریمنی " رادیو تهران روز ۲۸ مرداد صدای دوستان " روزولت "

صدایش در گوش همه پیچید .

سپهر ابر زمت من آن پهلوانم

که با چون توئی پهلوانی توانم

بزرگست قلبم بلند است روحم

که من در مصافت نه چون دیگرانم

بهر حال در زیر چنگال قهرت

اگر خرد گردد همه استخوانم

سپهر نفکنم در نبرد تو ناکس

که من مرگ را عجز مردان ندانم

صدایش هنوز در گوشم می پیچد .

فروریزید سنگرهای دشمن را



برافرازید پرچمهای سبز و سرخ نهضت را
فراز برترین دندانهای کوه
بروی جنگل انبوه
ببالای سر بالاترین سنگر
پی خونین‌ترین پیکار مرد آهنین پیکر
بدنبال‌بیهی پیروزی جاوید
هم آهنگ نخستین پرتو خورشید

شما رزم‌آوران قهرمان فارس
شما جنگندگان پرتوان خارک
شما مردان بی‌پروای آبادان
شما مردان آذربایجان ، گردان کردستان
شما دارندگان برترین تاریخ
کنون با برترین فرمان
پی خونین‌ترین پیکار با خونین‌ترین پیمان
برافرازید پرچمهای نهضت را

رها سازید ملت را

* * *

بسیل خون

بروی پهنه هامون

بروی صحنه دریا

درفش زندگی را دوره‌ای دیگر برافرازید

سرافرازان ، سرافرازید

که تا برخیزد و سرگیرد از شادی سرود ما

نثار قهرمانان وطن گردد درود ما

* * *

بیک آهنگ و یک پیمان

بیک فرمان

بیک فرمان

فرو ریزید سنگرهای دشمن را

برانید از وطن اهریمن آلوده دامن را

رها سازید میهن را

رها سازید میهن را

سرودهای جنگ و انقلاب

هنگامی که برگهای " شقایقها " آماده انتشار می شد ، دوستی از راه رسید و چند بیت از شعری را که در زندان شاه سروده بودم برایم از برخواند . با سپاس از او که در زیر شلاقهای دژخیمان پهلوی مرا و شعرهای فراموش شده ام را (هر چند کوچک و ناچیز) از یاد نبوده بود ، از دوستانم خواستم تا اگر شعر فراموش شده دیگری از این گوینده بیاد دارند ، لطف کنند و بمنش باز سپارند تا بگونه ارمغانی کوچک برزمندگان بزرگ جبهه خون و آتش تقدیم کنم .

از سوی دیگر ، درواپسین روزهای تنظیم شعرها و نوشته های اینکتاب ، چند شعر گمشده در یک صندوق چوبی در زیر زمین خانه ای در جنوب شهر توسط برادر آزاده ام مهدی رقابی همراه با اسناد و نوشته های دیگر بدست آمد .

اینها شعرهایی است که ۲۹ تا ۳۰ سال پیش از این در زندان شاه سروده شده و موضوع همه آنها جنگ است و انقلاب .

جنگ و زندگی *

شمشیرها کشیده شود از نیامها
روز قیامها و شب انتقامها
بر جا نهند در دل تاریخ انقلاب
رزم آوران برزم دلیرانه نامها
زیبا برنگ پرتو عنابی شفق
پرمی شود زخون بداندیش جامها
شیر رسن گسیخته از راه خویشتن
بر چیده دانه‌ها و برافکنده دامها
افراشته است قامت موزون بموج خون
سرباز پاکباز وطن در قیامها
خورشید شامگاه در این واپسین نگاه
دارد برای صبح درخشان پیامها
پیدا چو آذرخش درخشان به تیرگی است
رخشنده روزها زپی تیره شامها

* - این شعر که در زندان شاه و بدنیاال شهادت دکتر سید حسین
فاطمی سروده شده است یکی از سرودهای گمشده سی سال پیش من است .
—

خون است و خاک و چهره تاریخ تابناک
جنگ است و زندگانی و از آن دوا مه‌ها
هر قطره خون عاشق میهن بروز جنگ
دریای خون شود زپی انتقام‌ها

آذر ماه ۱۳۳۳

← یکبار از طرف نهضت مقاومت ملی دانشگاه تهران منتشر گشت و بار دیگر ، بتاريخ ۱۰ اردیبهشت ۱۳۳۴ در روزنامه اتحاد ملل بچاپ رسید .

عقاب**

برخیز و پرگیر یکبار دیگر
پرگیر و برگیر دنیا سراسر
دنیا سراسر ، می بیند باز
از جمله برتر ، بر جمله سرور
راه تو دشوار ، خصم تو بسیار
کار تو پیکار ، در قلب سنگر
همواره در جنگ ، هستی که هستی ،
هستی که هستی پیروز و برتر
از پا نشستی صد بار و امروز
بر پا شدی باز ، یکبار دیگر

* * *

دیگر نه بینی بر پای میهن
شوم و گرانبار زنجیر دشمن
تا بوده دنیا کار تو بوده است
دشمن شکستن ، کشور گشادن
در زیر زنجیر ، اینست تدبیر ،
شیر است و شم شیر ، خون است و آهن

نگذشته دیری می‌گردد آباد
 می‌گردد آزاد ، آزاده میهن
 آینده از ماست ، فردا چه زیباست
 فردای رخشان ، فردای روشن

فردای طلائی *

بپا خیزیدای میهن پرستان
 که روز رزم و پیکار است امروز
 ، برافروزید مشعلهای تابان
 که چون شام سیه تار است امروز
 رها باید شود گمگشته بحرین
 که دور از ما گرفتار است امروز
 کف مردانه را شمشیر بلید
 چه جای طره یار است امروز
 دگر خواب سیه روزی نه بیند
 که ملت سخت بیدار است امروز
 فروغ صبح فردای طلائی
 بزبائی پدیدار است امروز

مرگ در سنگر *

نمی‌خواهم بناکامی در این بستر بمیرم من
که باید برفراز برترین سنگر بمیرم من
میان بستری از خون خصم و خاک ایرانم
به پیکاری زهرپیکار خونین تر بمیرم من
در آغوش دلیربها و در دامن پیروزی
چو مردبی شکست‌آه‌نین پیکر بمیرم من
نمی‌خواهم بجای آنچنان مرگی به‌توفانها
بمرگی اینچنین آرام و غم‌پرور بمیرم من
بدست رنج و بیماری نخواهم مرد در بستر
که سربازم من و باید که در سنگر بمیرم من
بسنگر دشمن من زنده و من مرده در بستر
خدای من چرا اینگونه شرم آور بمیرم من
بسان مرد برتر مرگ برتر بایدم آری
که می‌باید براه ملتی برتر بمیرم من

سخن یک سرباز*

بخواهش دل من نشکند اراده من
وگر که بشکند از غصه قلب ساده من
بجز خدا که بود برتر از اراده ما
اراده‌ای نبود برتر از اراده من
مرا ز مام وطن هیچکس نسازد دور
نه عشق من، نه دل من، نه خانواده من
بجام باده من می نبوده است و مباد
که خون اهرمنان است جام باده من
بجز بیاد وطن بال و پر نخواهد زد
بهر کجاست دل بال و پر گشاده من
اگر که جان و سرم رفت و شد وطن پیروز
فدای هموطن جان بکف نهاده من
برای ما در آزاده‌ام چه بهتر از این
که سر دهد که: بهیستر نمر دزاده من

* - چاپهای نخست در کتاب پرچم سه رنگ ، و روزنامه اتحاد ملل

چهارده خرداد ۱۳۳۴

واپسین سرود *

خدا حافظ ای پرتو افشان سپهر
فروزنده سیمای فیروزه چهر
خدا حافظ ای مهر ماه آفرین
بشبهای رخشنده ماه مهر
خدا حافظ ای لوح نیلوفری
خدا حافظ ای زهره، ای مشتری !

* * *

شما اخترانی که هر شامگاه
بچشمان من پرتو افکنده‌اید
شما آرزوها که از شور عشق
شب و روز عمر من آکنده‌اید
شما ای سخن‌ها که بر بال شعر
بهر سوی شهرم پراکنده‌اید
اهورا شما را نگهدار باد !

* * *

خدا حافظ ای ماه نیافتہ

خداحافظ ای هاله! ناشناس
 خداحافظ ای نامه! بی نشان
 فروخته در عطر گل‌های یاس
 خداحافظ ای راز نشناخته

* * *

خداحافظ ای مادر مهربان
 که شبها فرو بسته‌ام دیدگان
 بآهنگ افسانه آمیز تو
 نه در دل ملال و نه در سرخیال
 سر آورده‌ام بیست سال و سه سال
 با فسانه‌های دل انگیز تو
 خداحافظ ای دامن پاک او
 فرو هسته مزگان نمناک او

* * *

خداحافظ ای خاطرات کهن
 عزیزان من! آشنایان من!
 اگر بازگشتم از این راه دور
 شما را گرامی تر از هر زمان
 در آغوش پر مهر جا می‌دهم
 اگر بازگشتم از این راه دور
 بلیخندتان خنده‌ها می‌زنم
 برخسارتان بوسه‌ها می‌دهم

* * *

و گرنه شما ای بهین دوستان
 بخوانید پایان این داستان

بر آن بی‌نشان سنگر دور دست
که از لاله سرخ پوشیده است :
" چو ایران نباشد تن من مباد
بر این بوم و برزنده یکتن مباد "

۴

سزین لاله های سرخ

از خانه میرانیم
از خانه میرانیم دشمن را
دزدان زشت آهریمن را
بنیاد زیبائی است این میهن
مهد اهورائی است این میهن
باید رها سازیم
باید رها سازیم میهن را

ایران در همه پندارها

ایران واژه نخستین است

ایران سخن واپسین است

* * *

همه جا در ژرفیها

در واژه‌های ناگفته خاموشی

و در خاموشی نهفته واژه‌ها

پنج حرف بهم پیوسته " ایران " پیداست

" ایران " که گویاست

که زیباست

که چشمه زاینده همه زیبائیهاست

* * *

" ایران را نمی‌توان پنهان داشت

که ایران در خواب و در بیداری است ،

که ایران در همه پندارهاست

در همه گفتارهاست

و بدریای توفنده تاریخ

در تلاطم همه موجها

ایران همیشه پابرجاست

آنهاکه بتوفان زندگی و جنگ

الله اکبر گویان

در میان شقایقهای سرزمین پدری

بخاک و خون غلتیدند

در واپسین دم زندگی ،

واپسین آسمانی که دیدند

آسمان ایران بود

و از نخستین دم زندگی

نخستین آسمانشان

همچنان ،

آسمان ایران !

ایران سخن واپسین است

ایران واژه نخستین است

لالهء سرخ*

این لالهء سرخ در سفر خواهد شد
همراه سپیده سحر خواهد شد
هر بار که می رسد زره فروردین
از بار دگر شکفته تر خواهد شد
اسفند ۱۳۶۲

* - برای دوست شهیدم دکتر چمران که نخستین پیروزیها را چون
لالهء بهاره برایمان بارمغان آورد .

قهرمان

" حتی یک وجب از زمین خودمان
را نخواهیم به دیگران داد . "
امام خمینی

قهرمان جان داد و تن ، اما زدست
یک وجب از خاک میهن را نداد
بر هزاران سال ننگ بندگی
یک دم آزاد بودن را نداد
با مسلسل خصم را صد واژه گفت
رخصت یک واژه گفتن را نداد
جز بدان رگبارهای مرگبار
پاسخ گفتار دشمن را نداد
مرد یزدان بود و هنگام نبرد
هیچ مهلت آهریمن را نداد
دوست دههاتن ز پای افکند و رفت
دست دشمن حق یک تن را نداد

باز یابید اختر تابنده اش
در دل پایندگان پاینده اش

چو گسترد خورشید دیبای زرد
بجوشید دریای دشت نبرد
سپاه اندرآمد زهر سو گروه
بپوشید جوشن همه دشت و کوه
بکردار باران از ابر سیاه
ببارید تیر اندر آن رزمگاه
جهان چون شب بهمن و تیره میغ
چه ابری که باران او تیر و تیغ
سواران ایران بر آویختند
همی خاک با خون بر آمیختند
فردوسی

بازگشت همیشگی

این شاخه گل دمی دگر وا گردد
رخشنده و تابناک و زیبا گردد
یکبار زیاد مهرگانی پژمرد
صد بار به مهرگان شکوفا گردد
اسفند ۱۳۶۲

"اگر چنانچه (صدام) توجه به تاریخ
داشته باشد ، عراق جزو ایران است ،
مدائن از ماست و از ایران است
و شواهد موجود است . در خود مدائن
و در طاق کسری آن بنای عظیم کسری
الان در بغداد موجود است ."
سخنان امام خمینی در اجتماع همه
سفرای جهان در جماران
۲۲ بهمن ۱۳۵۹

سرزمین لاله‌های سرخ *

من آنرا می‌ستایم که ستوده‌تر از ستودنیهاست
من ترا می‌ستایم !
من آنرا دوست می‌دارم که دوست داشتنی‌تر از دوست‌داشتنیهاست
من ترا دوست می‌دارم !
ترا و تاریخ جاودانی ترا
ترا و گذشته و آینده ترا
ترا و فرهنگ آفریننده ترا
ترا و جشنهای خجسته و قهرمانان وارسته ترا
البرز شکوهمند سر بر آسمان سائیده و دماوند سیمگون سربلند ترا
آسمان آبی و خلیج فیروزه‌ای رنگ ترا
خورشید مهرپرور فروزنده ترا
ترا و ترا و آزاد مردان آزادیخواه ترا
فرزندان جنگنده ترا که با کفن خوئین در آغوش تو خفته‌اند
لاله‌های سرخ ترا که از خون آنها رستم و باهر بهار شکفته‌اند
ترا و آنها را که از برای تو جنگیده و می‌جنگند
و آنها را که می‌جنگند و خواهند جنگید !

* — بخشی از قطعه " نخستین سرود ما " از کتاب شاعر شهرما .

شهید *

از غم و غصه رهائی است مرا
خبر از فتح نهائی است مرا
زیر امواج درخشنده مهر
شهر دروازه طلائی است مرا
بازکن در که فراز آمده‌ام
مژده گرد هم آئی است مرا
نه از آن خانه دیرین دوری
نه زمهر تو جدائی است مرا
باز بر پا شده در سنگر عشق
هدف رزم نهائی است مرا
پرتو رهبری روح خدا
به شب جبهه‌گشائی است مرا
یکجایم ؟ همه جایم ، همه جا
که بهشت همه جایی است مرا
هستیم هستی جاویدانی است
نیستی نیست مرا نیست مرا
۱۲ بهمن ۱۳۶۲

* - تقدیم به روان خویشاوند قهرمانم شهید محسن رقابی و به همه

شهدا .

زننده جاویدان

یک نامه رسید و مادر از غصه گریست

تا نام شهید گفتش این نامه کیست

آن زننده که هست ، نیست کی می گردد ؟

هستی است هر آنچه هست و کس نیست که نیست

شنبه سیزدهم اسفند ۱۳۶۲

بدنبال تشییع پیکر پاک هوشنگ ترکا شوند

شهید گرانقدر دانشکده ادبیات سروده شد

بازگشت پرتوهای سرخ

دیدنی که چگونه روز سر می گردید

شب ناشده باز هم سحر می گردید

او رفت ولی چو نوبهار گل سرخ

هر عید که می رسید بر می گردید

۱۸ اسفند ۱۳۶۲

قادسیه

آنکس که خوانده خود را سردار قادسیه
دیدی سرش که می‌رفت بردار قادسیه
از دار سرنگون گشت تا غرق موج خون گشت
مردار سر خگون گشت مردار قادسیه
هر دم به انجمنها گفتند بس سخنها
ناگفته ماند اما گفتار قادسیه
چشمی اگر نگرید از قرنهای جدائی
در هر نگاه پیداست اسرار قادسیه
با سبزه بهاران گردد شکوفه باران
سیمای زرد رنگ و بیمار قادسیه
تا با فروغ ایزد چون مهر بر فروزد
در اشک چشمه ساران رخسار قادسیه
گسترده تر زمهتاب تابیده گرم و بیتاب
هر جا نگاه پاک و بیدار قادسیه
چون خوابهای رنگین پاک است و عنبر آکین
پندار یار دیرین پندار قادسیه
جنگ است و قهرمانی است ای جمع قهرمانان
پیکار زندگانی است پیکار قادسیه

در مرز و بوم ایران گردد بدست مردان
از قدس تا به تهران پرگار قادسیه
صحرا به پشت صحرا بگرفته ارتش ما
یا رب کجا دهد دست دیدار قادسیه
دیوار چین بجا ماند چون دیو قرنهای ماند
نشکست و ما شکستیم دیوار قادسیه

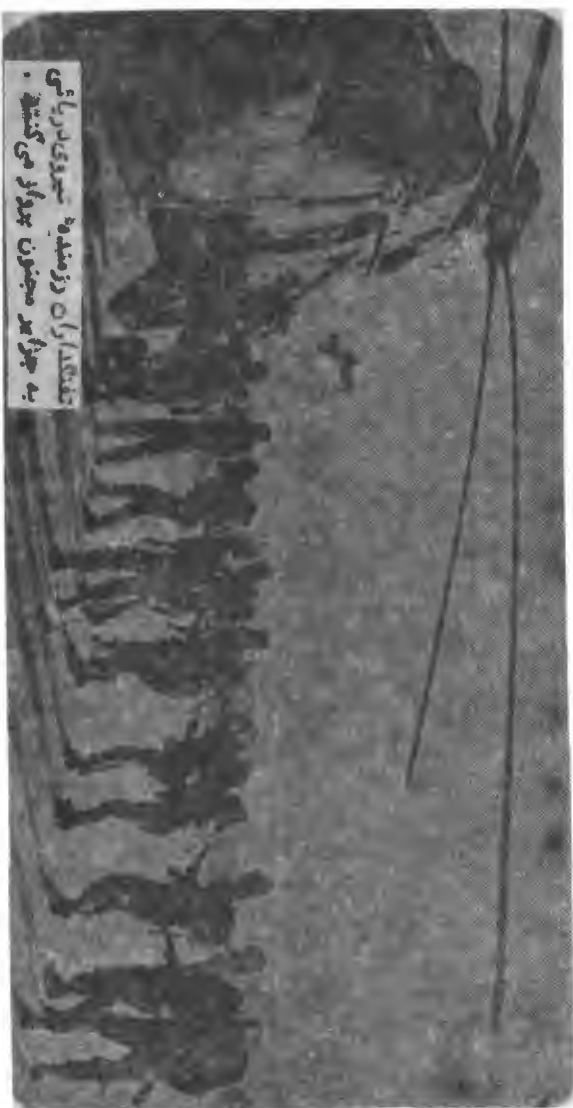
دهم بهمن ماه ۱۳۶۲



پیش تا دروازه‌های بغداد
عکس از موشی خاکی و خسرو بشار

پرواز تا شب خنجر مجنون، ویا لایزال آن ...





تفحص کاران روزمنده - سوریان را یکی
به چهارم در مجنون بزرگتر می گنند .



عبود از باطل قضا - با پرچم سحرنگه از اینجها تا کورلا

جراير مجنول
اړياکنا د وروښتن
دوړاگي وروښتن
د وړا ساک وروښتن
آينده يي د وروښتن





مردمان محزون - سرهاژ پور از میان اجساد دشمن گام برمیدارد.



جوزاير مجنون - پا بر سينه دشمن بگفاريڊ. "راهبا بازاست."



*
آینده می درخشد

به فاتحین جزائر مجنون

خورشید فتح جاوید
در چشمها درخشید
ناهید آسمان دید
کز هر کران دوباره
آینده می درخشد
با ارغوان هماهنگ
برچشمه‌های گلرنگ
تا بد فروغ فرهنگ
و زلاله بهاره
آینده می درخشد
شب شد ، بچاه بیژن
ماه است پرتوافکن
وزچهره تهمتین
در چشم هر ستاره
آینده می درخشد

* - " در نخستین موج حمله به جزائر مجنون بیست نفر از رزمندگان
←

نفت است و آتش و خون
 و ز جاهیهای مجنون
 چون آذر حش گلگون
 با سرخگون شراره
 آینده می درخشد
 نارنج ما نوشته است
 کاین مهر بازگشته است
 پیروزی گذشته است
 صبح است و یک اشاره :
 آینده می درخشد
 بینی که تا به بغداد
 هر جای گشته آزاد
 هر جای گشته آباد
 و زهر کران هماره
 آینده می درخشد
 از پا افتاده دشمن
 بر خاک میهن من
 وز آسمان روشن
 هم رنگ ماهواره
 آینده می درخشد

ما رفتند و ۵۰۰ نفر عراقی (همچنین مصری ، سودانی و مراکشی) را اسیر کردند . دو آرپی جی ما دو تانک دشمن را منهدم کرد و سپس سربازان صدام با پارچه های سفید به پیش آمدند . "

از گزارش مصاحبه سیمای جمهوری -

اسلامی ایران بارزندگان ۲۸ اسفند ۱۳۶۲

ارتش گذشته در اوج

از دجله فوج درو فوج

در بازتاب هر موج ،

مه می کند نظاره

آینده می درخشد

۱۳ فروردین ۱۳۶۳

دروازه‌های بغداد

پرچم ایران برافرازید سربازان ایران باز می‌گردند
مشعل تابان برافروزد آن چابک‌سواران باز می‌گردند
جنگجویان ابومسلم دگر ره تا مدائن پیش می‌تازند
قهرمانان یکصدا با لشکر هفت خراسان باز می‌گردند
شهر را یکسر برافروزد
پرچم ایران برافرازید
قهرمانان باز می‌گردند

* * *

موجهای دجله با موج کف آلود زمان جوشید
شب شد و رفتند و دیگر بار چون خورشید
با سواران در فروغ بامدادان باز می‌گردند
پای مرکبها بروی گور منصور سیه کردار
و آن سیه پوشان چو خورشید درخشان باز می‌گردند
باز هم با قهرمانیها سکوت قرن‌ها بشکست
با سرود زندگی ، مردان میدان باز می‌گردند
آن هژیران توانمند و توانمندان دورانیها
باز با نام توانمندان دوران باز می‌گردند

با توان لشکر هفت خراسان باز می‌گیردند

* * *

قرنها بگذشته و هر سال
برق آن شمشیرها در خاطر تاریخ تابیده است
بارها یعقوب صفاری سپهسالار ایرانی
از خراسان تا دل دروازه بغداد
ره برده است و جنگیده است

* * *

قرنها بگذشته و هر سال
لاله‌های سرخ آزادی
با بهاران باز می‌گردند
سالها با بازگشت لاله‌ها آغاز می‌گردند

* * *

انقلاب ما هم این دوران
ارمغانش لاله سرخ است
انقلاب از قرن‌ها و قهرمانیها نشان دارد
هر شب و هر روز با شادی
از برای شهر آزادی
لاله سرخ ارمغان دارد

* * *

آه ای مردان آزادی
شهر را با مشعل تابان برافروزید
لاله‌های قرن‌ها دردست این چابک سواران است
انقلاب قرن‌ها همراه سربازان ایران است
شهر را یکسر برافروزید

* * *

واپسین وامانده عباسیان هم مرد
یا که صدام پلید ناتوان هم مرد
بر همه دروازه‌های تیره بغداد
مشعل تابان بر افروزید
پرچم ایران بر افرازید
باز آن چابک سواران باز می‌آیند
باز هم با لشکر هفت خراسان ، باز می‌آیند

* * *

قرنها رفته است و دیگر بار
سایه رزمندگان پرتوان پیداست
سایه رزمندگان در هر کران پیداست
یک بیک از دجله خونین بی‌آرام
موجها رفتند و آنها پای برجایند
سایه‌ها خاموش و گویا ، پای برجایند

* * *

در مسیر گام گام رهرو تاریخ
سایه‌ها هر جای پنهانند
سایه‌ها هر جای پیدایند
سایه‌ها گفتار خاموشند
سایه‌ها پندار گویایند
سایه‌ها چون بازتاب چهره یعقوب
در دل نقاشی تاریخ دنیايند
سایه‌ها هر جا که آتش هست آنجايند

* * *

باز هم زان سوی هامونها

از دل دروازه تاریخ
لشکر جنگنده با بیداد میآید
لشکر یعقوب تا دروازه بغداد میآید
بهر در هم کوبی بنیاد استبداد میآید

* * *

لشکر هفت خراسان باز می‌گردد
تیغه شمشیرها رخشان بتاریکی است
تیرها همچون شهاب سهمگین
سوزان بتاریکی است
چهره‌های انقلاب شهرها تابان بتاریکی است
وین صدای شهر تاریخ است
موج قهرش قهر تاریخ است

* * *

بس خدنگ آتشین از دورواز نزدیک
سینه فرماندگان پست دشمن را نشان کرده است
پنجه پولادی یعقوب در کار است
هیچ تردیدی ندارد ،
این نشان را پیش از اینها امتحان کرده است

* * *

قهرمان سردار ایرانی
بارها در خاطر تابنده تاریخ
رو به میدان جامه پیکار پوشیده است
قهرمان سردار ایرانی
بارها در خاطر تابنده تاریخ تابیده است
بارها بردیو اهریمن خروشیده است

یا مگر در خواب و بیداری
چهره تابنده آینده را دیده است
کز ستیغ روشن البرز نور افشان
بار دیگر چشمه خورشید جوشیده است

* * *

دجله امشب روشن از خورشید ایران است
یا فروزان ز آتش شب زنده داران است
شهر را یکسر برافروزید
پرچم ایران برافرازید
باز سربازان ایران باز می آیند
باز آن چابک سواران باز می آیند
همره خورشیدها
مردان میدان باز می آیند

* * *

پرچم ایران برافرازید

فروردین ۱۳۶۳

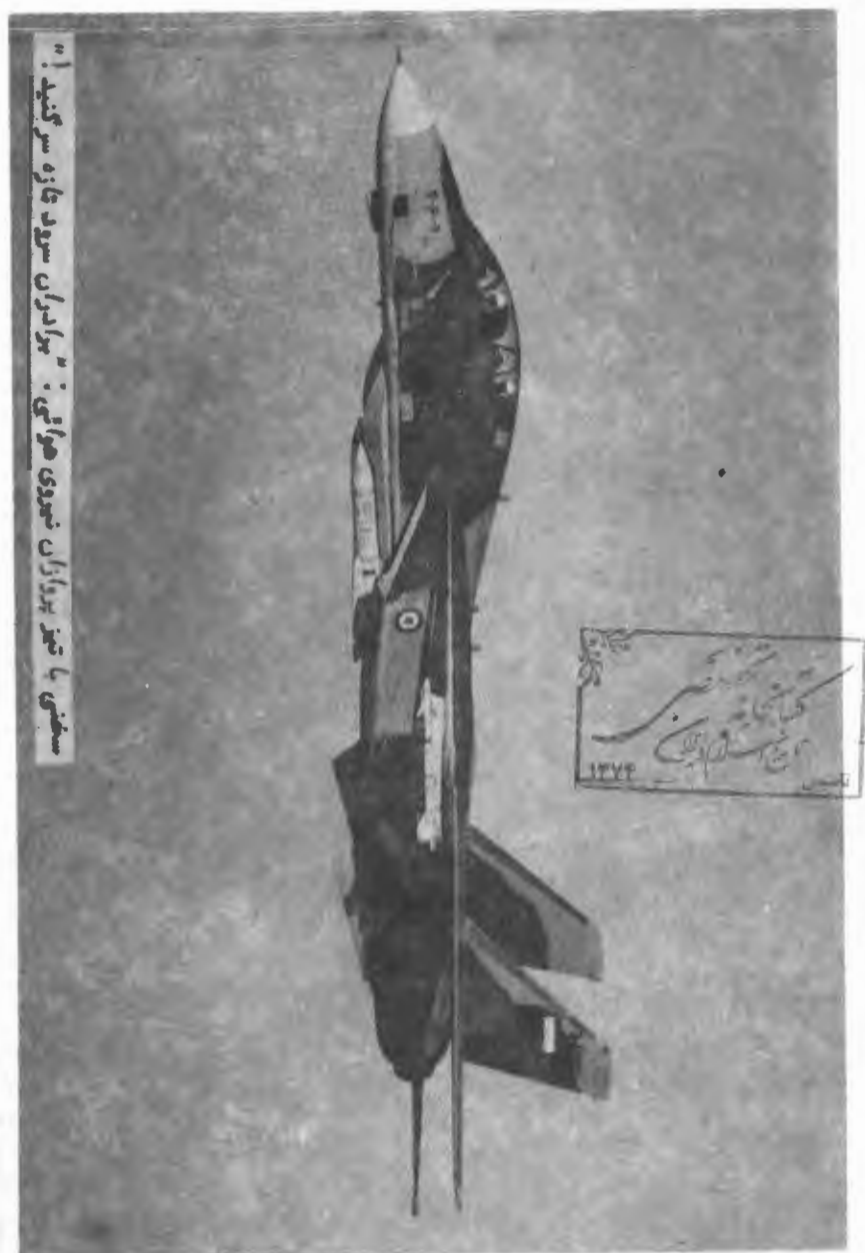
۵

حماسه انقلاب ایران

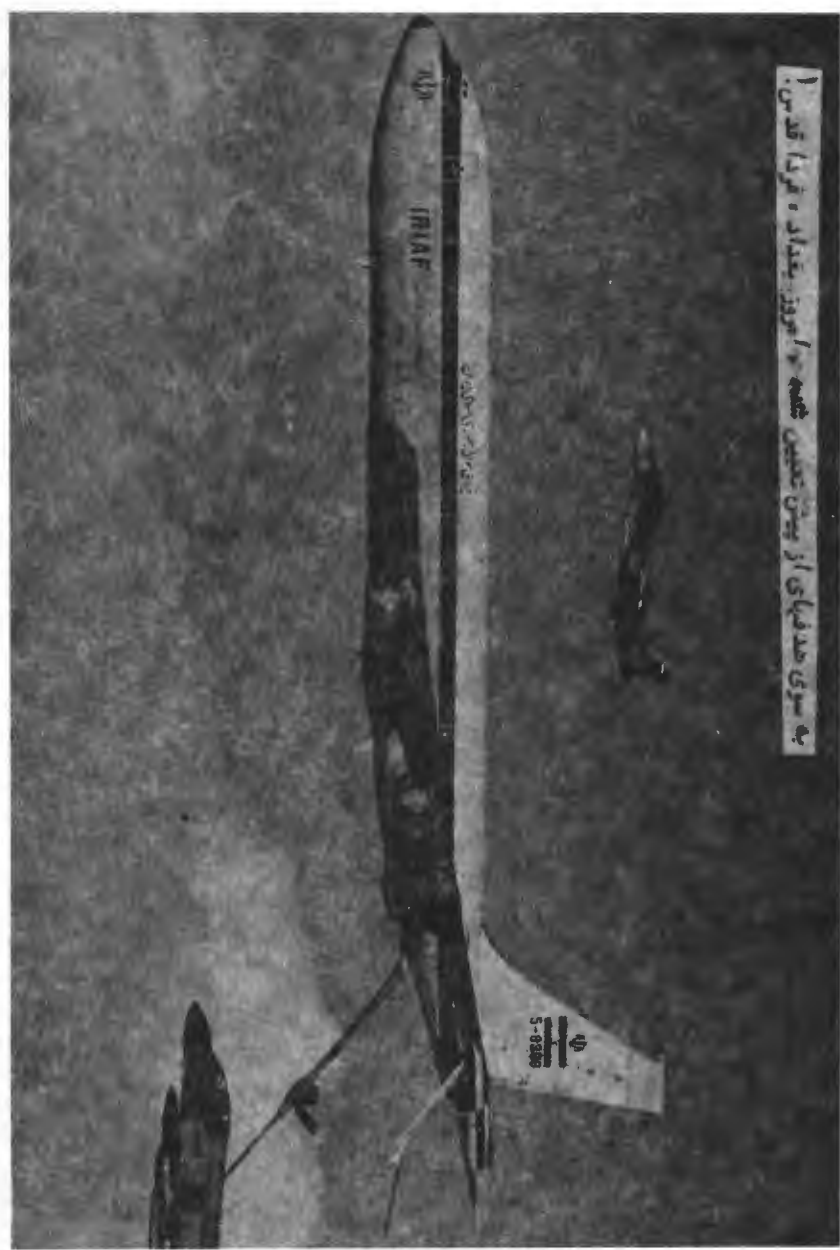
هر دو دست توید بخش یک سخن است : پیروزی!



سپه‌ی با تیز پروازان شعری هوایی : "پروازان سرود تازه سرگنبد"



به سوی هدفهای از پیش تعیین شده - امروز، بغداد - فردا قدس







نگاهي به رزم آوران صدام: دستها بر سر و زانوها بر زمين!





چهره‌ای از یاران سردار قاسم که در دست دلیبران لاری



ارشد عراق در اسارت رنندگان ایران است

فلسفه " تو " یا " من نه در کتاب
فلسفه ما وجود دارد و نه در تاریخ ما .
تا بوده ایم همیشه " ما " بوده ایم و همیشه
" ما " مانده ایم .
و تا میمانیم همیشه " ما " میمانیم .

"صلاح الدین می‌آید"

سخنی با برادر کرد

برادر دلیر کرد من وطن یکیست
کجا دگر سخن زخانه " تو " یا " من " است ؟
زمین زمین ما ، زمان زمان ما است
مگو دگر زمانه " تو " یا " من " است
هرآنچه هست در جهان نشان " ما " است
کجا نشان زتک نشانه " تو " یا " من " است

* * *

جدائی من و تو یک فسانه بیش نیست
فسانه‌ای که یک فریب دشمنانه بیش نیست
بدفتر هزار برگ زندگی
نه این فسانه تو بود
نه این فسانه من است

* * *

نگفته دوستی بدوست
نگفته با برادری ، برادری
که من نژاد دیگرم تو دیگری

که این سروده‌ها همه سروده‌های دشمن است

* * *

برادرم پیام ما برادری است
کجا میان ما سخن زبوتری است
که شیوه برادری برابری است

* * *

برادر دلیر کرد !
براههای دور دست
که از قرون بی نشان گذشته است ،
که از تمامی زمان گذشته است ،
من و تو راهی سفر
من و تو مرد رهگذر
گذشته و بهمرهان هماره گرم گفتیم :
" برادرم من از توام
" تو از منی
" دلیر و قهرمان و آهنین تنی

* * *

و راهمان در آنمیان
گذشت و از سمنت خشم و خون گذشت
درفش رزم و زندگی بدوشمان
زپرده پرده میغها
گذشت و تا ستیغها
زروی جلگه‌های لاله گون گذشت
به صحنه گذشته‌ها نگاه کن
به بین میان موجهای سهمگین

چگونه راه ما گذشت و چون گذشت !

* * *

صلیب بود و جنگ بود

و بس سوار بیشمار

رسیده از فرنگ بود

نه یک دقیقه آشتی

نه یک نفس به قتل عام مسلمین درنگ بود

* * *

بهر کجا غبار بود و تیرگی

و دشمن پلید را بجان دوست چیرگی

و خود زخانه تو بود

که رهبری برون جهید و راه بسته را گشود

درفش او درفش انقلاب و جنگ

سرود او سرود فتح یاد بود

* * *

مباد آنکه قدس چون گذشته‌ها

زمین داغدار مرگ مسلمین شود

و خون پاک مردمان پاکباز

نیاز سرخ چهره زمین شود

" صلاح دین " دوباره میرسد ز راه

" صلاح دین " هماره می‌رسد ز راه

و راه ما همیشه باز می‌شود

به یک دم سپیده دم

تبه شب سیاه گونه دراز می‌شود

* * *

دلیر مرد هم نبرد !

دوباره رزم ما برای بودن است
برای راه قدس و کربلا گشودن است
صلاح دین میهن بزرگ را ستودن است

* * *

دلیر مرد هم نبرد !

به بین که باز هر کجا خروشهاست
درفشافتخار او بدوشهاست
سرود یاد بود او بگوشهاست
دوباره راه قدس باز می شود
دوباره محو در سپیده های سرخ رنگ
شب سیه دل دراز می شود

* * *

برادرم !

در این دم ستیزها
بگاه پر شکوه رستخیزها
من و تو پاسدار میهنیم
من و تو دوستان دوست
من و تو دشمنان دشمنیم
بی رهایی بزرگ خانوادها
زدست پست دشمن فروتنیم
نبرد ما بهین نبرد زندگیست
و زندگی بجز بهین نبرد نیست

* * *

دمیده مهر خاوران

و پیش سیل سهمگین
 بهمره برادران
 بیای خاسته‌است قهرمان زنی
 که بشکند صف نبرد دشمنی
 به جبهه جاودانه ایستاده‌است
 دلیر و قهرمان و بانوانه ایستاده‌است

* * *

برادرم !
 سترگ خواهر تو خواهر من است
 دلیر و پاکباز و پاکدامن است
 رسیده‌اند دشمنان روسپی
 بیا به جبهه ، اینکه آمده‌است دشمن است
 کنون که دشمن زیون بپا شده‌است
 برادرم کجا دگر زمانه نشستن است
 کنون زخارک تا خزر
 کرانه تا کرانه هر کجا که بنگری
 سپاه پاک و پرتوان ایزدی
 برابر سپاه آهریمن است

* * *

دوباره بمبهای فسفرین
 نشانه‌گیر بامهای خانه‌هاست
 دوباره موشک‌فرنگیان ز شرق و غرب
 روان بسوی خانه‌ها و خانواده‌هاست
 زپرده پرده اشکها
 نگاه کن که مادری

بخاک کودک چهارساله چون گریست
صدای وی صدای سرک و زندگی است
بیای خیز قهرمان
که نیستی سزای هستی تو نیست

* * *

برادرم بیا و راه هست گیر
تفنگ خود بدست گیر
بیای خیز تا به سوی جبهه رو کنیم
بهر شکاف کوهسار
بیا شویم و دشمن نهفته جستجو کنیم

* * *

تفنگ خود بدست گیر
مباد آنکه خصم پست بدکهر
به سوی آشیانه تو رو کند
مبادا آنکه دزد رهگذر
بخانه تو رو کند
تفنگ خود بدست گیر

* * *

صدای این گلوله‌های آتشین
سرود انتقام خانوداهاست
صلاح دین ز راه قرن‌ها رسیده است
ستاره‌ای دمیده است
هنوز بامداد نشده
شب از سیاهی سپاه اهرمن رهاست
نگاه کن که بر فراز کوهها

فروز آتش بلند جبهه تا کجاست
و تا کرانه‌های دور
سرود آشنا سرود زندگی است
سرود زندگی سرود آشناست

دمی دگر زر وی سبزه‌های سرخ
به پیشباز صبحگاه
بهار می‌رسد ز راه

سوم اسفند ۱۳۶۲
آغاز حمله والفجرشش

